



مردی که خودش بود!

مکتب اندیشا
۱۳۹۱

حسین رهیاب (بلخی)

یادی از مهدی رحمانی
نویسندهٔ تاریخ علمای بلخ

سال ۱۳۸۷، در یک صبح زود راهی خانه مهدی رحمانی بلخایی در منطقه خواجه ربیع مشهد شدم تا از او مصاحبه‌ای بگیرم. خودش در خانه را باز کرد و با خوشرویی تمام مرا به داخل اتاقی هدایت کرد که قفسه‌های خوشرنگ کتاب به آن زینت داده بود. اتاق رحمانی دارای چندین قفسه کتاب کمیاب بود. انواع کتاب‌های قدیمی چاپ ایران، افغانستان، پاکستان، هند و برخی از کشورهای دیگر و کپی برخی از منابع و اسناد در خانه او دیده می‌شد. رحمانی را از حدود سال ۱۳۷۰، می‌شناختم. آن زمان ساکن مدرسه عباسقلی خان مشهد بودم. مدرسه پاتوق یا گعده‌گاه مهاجرینی به شمار می‌رفت که در مشهد زندگی می‌کردند. برخی از آن‌ها از صبح تا شب به مدرسه می‌آمدند و حلقه‌هایی را تشکیل داده و در ارتباط با مسائل سیاسی و تحولات افغانستان جر و بحث می‌کردند. در اواخر دهه شصت شمسی مسائل حزبی و گروهی داغ بود. بعداً با سقوط دولت کابل و حضور احزاب در آن شهر، مباحث و تحلیل حوادث کابل در مدرسه داغ شده بود. با وقوع حوادث و جنگ‌ها روز به روز بر شدت تحلیل‌ها افزوده می‌شد. آن روزها بسیاری می‌آمدند و می‌رفتند و رحمانی یکی از کسانی بود که آن روزها گاهی به مدرسه می‌آمد؛ اما او نه اهل تحلیل سیاسی بود و نه اهل حزب و گروه. او اگر دوست و آشنایی می‌یافت در ارتباط با «علمای بلخ»، «تاریخ بلخ»، مسائل تاریخی و فرهنگی سخنی می‌گفت و زود قیل و قال مدرسه را رها می‌کرد و به دنبال کار خودش می‌رفت. رحمانی مرد کم حرف؛ اما متواضع، شوخ و بذله‌گو بود. آن روزها حاج کاظم یزدانی هم گاهی به مدرسه می‌آمد و برخی با دیدن او بیشتر به مباحث تاریخی می‌پرداختند. آن زمان تازه کتاب تاریخ هزاره‌ها منتشر شده بود، برخی که علاقه‌مند به این مسائل بودند، با دیدن یزدانی بیشتر به بحث اصالت و منشأ هزاره‌ها توجه نشان می‌دادند. در مدرسه آن قدر که یزدانی شناخته شده بود، رحمانی ناشناخته بود. رحمانی کتابی منتشر نکرده بود. ما فقط از طریق دوستان بلخایی می‌دانستیم که رحمانی اهل یکی از قریه‌های بلخاب به نام «لرکرد» است که سال‌ها در قم و مشهد تحصیل کرده و مدتی است که به تاریخ‌گرایی دارد. به همین دلیل هر وقت رحمانی به مدرسه می‌آمد، می‌رفتیم و سلام می‌کردیم. او از کارها و فعالیت‌های خودش می‌گفت که بیشتر در حوزه «بلخ‌شناسی» بود.

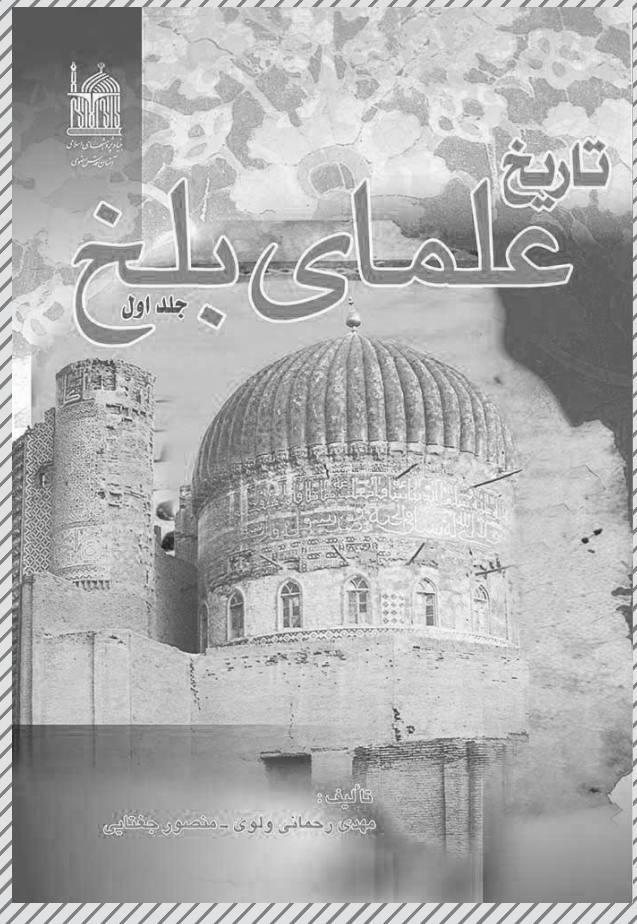
او خیلی علاقه داشت تا بلخ‌شناسی را کامل کند. تاریخ علمای بلخ مهم‌ترین اثر او بود که آن زمان در حال کار بر روی آن بود. تاریخ بلخ دیگر اثر رحمانی بود که فیش‌های آن را مرتب کرده بود و علاقه‌مند بود با سامان یافتن تاریخ علمای بلخ، سرگذشت تاریخ بلخ را نیز بر اساس نظر خودش روایت کند. او معتقد بود که تاریخ‌های موجود، روایت‌های مجهول و مجعول زیادی دارد. لغات و واژه‌های بلخ از فعالیت‌های دیگر رحمانی به شمار می‌رفت که در مصاحبه‌اش در سال ۱۳۸۷، به آن اشاره کرد و از جمله اشتیاق زیادی داشت که بتواند به بلخ سفر کرده و آثار تاریخی بلخ را مجدداً مشاهده کند. علاقه او به مسافرت از یک جهت دیگر هم بود و آن علاقه و اشتیاق به دیدار با کسانی بود که اولین جلد کتاب او را دیده و از راه دور از تلاش‌های او قدرانی کرده بودند.

«مهدی رحمانی ولوی فرزند نورمحمد در سال ۱۳۳۷، در قریه لرکرد بلخاب متولد شد. او در شش سالگی با خانواده‌اش مجبور شد لرکرد را ترک کرده و به منطقه شاخدار بلخاب مهاجرت کند. رحمانی سال ۱۳۴۸، برای ادامه تحصیل به مشهد رفت و در مدرسه باغ‌رضوان ساکن شد. او در طی حدود دو سال حضور در مشهد از استادانی چون ادیب نیشابوری بهره برد. در سال ۱۳۵۰، در مدرسه مؤمنیه قم ساکن گردید و در مدت حدود شش سال برخی از دروس حوزوی را فرا گرفت. او در کنار دروس حوزه، روش تحقیق و برخی از دروس جدید دیگر را دنبال می‌کرد. رحمانی در سال ۱۳۵۴، اولین مقاله خود را به عنوان «حرمت موسیقی از نظر دین و دانش» به چاپ رساند. در سال ۱۳۵۶، عازم مشهد شد و ادامه دروس حوزه را در آن شهری گرفت. او از حدود سال ۱۳۶۵، به امور پژوهشی گرایش یافت و سال‌های باقی مانده عمرش را صرف تحقیق کرد. از مرحوم رحمانی کتاب تاریخ علمای بلخ در سه مجلد توسط بنیاد پژوهش‌های آستان قدس به چاپ رسیده است. کتاب دیگر چاپ شده او یاران جوان پیامبر اکرم نام دارد که توسط همان بنیاد نشر شده است. از او آثار چاپ نشده‌ای هم باقی مانده است که تکلیف آن‌ها هنوز مشخص نیست. از جمله «یحیی ابن زید»، «شرح حدیث معراجیه»، «تاریخ بلخ»، «مزارات بلخ»، «سلسله علویان بلخ»، «زندگی‌نامه و اشعار بهلول»، «تحلیل تاریخ افغانستان» و برخی آثار دیگر که مرحوم رحمانی فرصت تکمیل و چاپ آن‌ها را به دست نیاورد. رحمانی در اواسط دهه هشتاد شمسی گرفتار سکنه مغزی شد و در این اواخر با وجود کسالت جسمی، دست از مطالعه و تحقیق بر نمی‌داشت. او در پی دومین و شاید سومین سکنه در سال ۱۳۹۱، در مشهد به جوار رحمت حق شتافت.»

در اواسط دهه هشتاد شمسی ارتباط بیشتری با مرحوم رحمانی داشتم. در آن سال‌ها علاقه‌مند بودم مطالعاتی داشته باشم. گاهی به کتابخانه می‌رفتم و آن مرحوم را می‌دیدم که با اشتیاق وافر مشغول تورق کتاب‌ها و یادداشت‌برداری برای نهایی کردن جلد سوم تاریخ علمای بلخ بود.

مرحوم رحمانی در آن زمان تلاش می‌کرد آخرین جلد کتاب تاریخ علمای بلخ را تدوین کند. مشکل رحمانی و برخی دیگر از نویسندگان و محققان آن روز ما، عدم امکانات، فقر مادی، کار فردی و نداشتن تحصیلات آکادمیک بود. آگاهی این افراد بیشتر شامل علمی بود که در حوزه‌های دینی خوانده می‌شد مثل صرف و نحو، ادبیات عرب، فقه و منطق و... این علوم ارتباط زیادی با تاریخ نداشت. این نویسندگان با اصول نگارش، ادبیات فارسی، فلسفه تاریخ، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه غرب و... آشنا نبودند. با این وجود فعالیت این نوع افراد بسیار ارزشمند و کارگشا بود و در گذشت زمان موجب شد تا افراد دیگری دست به قلم برده و آثار بهتری خلق کنند.

رحمانی عشق عجیبی به تاریخ و خصوصاً سرزمین بلخ داشت و وقتی از بلخ و تمدن آن و با شخصیت‌های بزرگی چون مولوی، ابوعلی سینا، فارابی، ناصر خسرو، ابو مسلم خراسانی، برمکیان و آتشکده نوبهار و... صحبت می‌کرد، چشم‌هایش برق می‌زد. آن زمان که عباسقلی خان بودیم



بلخ، موقعیت بلخ پیش از اسلام، بنای نوبهار بلخ، تاریخ بلخ پس از اسلام، تاریخ سیاسی و فرهنگی بلخ در عصر امیران خراسان، قیام مردم بلخ علیه حکام، موقعیت جغرافیایی بلخ، برخی از القاب بلخ باستان، حکایت ظهور زرتشت در بلخ و مسایل دیگری را آورده و اشاره کرده است که اسامی تمامی رجال بلخ در کتاب بر اساس نام کوچک آنها به ترتیب حروف الفبا تنظیم شده و برای هر یک از آنها شماره مسلسل نیز ذکر شده است.

جلد دوم تاریخ علمای بلخ در سال ۱۳۸۶، در ۳۷۹ صفحه منتشر شد. این جلد شرح حال ۳۶۳ تن از رجال بلخ است. جلد سوم این کتاب در سال ۱۳۹۲، در ۲۷۱ صفحه منتشر شد که در مجموع سه جلد کتاب در ۱۲۳۴ صفحه شامل شرح حال ۹۲۰ شخصیت بلخی است. نویسنده در مقدمه جلد سوم که یک سال بعد از وفات او منتشر شد، نوشته است: «نگارنده این اثر سه جلدی در آغاز کار بنا داشت، شرح حال بیش از دو هزار نفر از علمای بلخ را در مجموعه‌ای به خوانندگان معرفی کند؛ اما افسوس که مشکلات عدیده و سکنه مغزی، این حقیر را از ادامه تمام این مسیر بازداشت و آنچه پیش روی شماست، تمام آن چیزی است که نگارنده به تحقیق درباره آن توفیق یافته است و چه خوب است که محققان جوان و دوستان علم و فرهنگ، این پژوهش را ادامه دهند. در جلد نخست و دوم این مجموعه، شرح حال ۶۶۱ تن از علمای بلخ را پیش کش خوانندگان کردیم و اینک در جلد سوم این اثر، به شرح زندگی بیش از ۹۲۰ تن از علمای دیگر بلخ می‌پردازیم.»

نویسنده در زمانی به دیدار مرحوم رحمانی برای گرفتن مصاحبه رفت که او دومین سکنه مغزی را رد کرده بود و آن روزها کمتر به کتابخانه می‌آمد. او جلد سوم را تقریباً تمام کرده و برای تکمیل تاریخ بلخ تلاش می‌کرد. آن زمان اگر می‌توانست و به کتابخانه می‌آمد، هم‌چنان روی بلخ تمرکز می‌کرد. دوست داشت فرصتی برای تنظیم و انتشار فیش‌هایش داشته باشد و علاقه‌مند بود که جوانان راه او را ادامه داده و بلخ‌شناسی را با علاقه دنبال کنند. رحمانی مطالعات و تجربیات گسترده‌ای داشت که به یمن حدود ۲۰ سال کار، فعالیت، مطالعه و جستجو در کتاب‌ها، آثار و اسناد مختلف به دست آورده بود. به همین دلیل می‌دانست که قدمت مناطق به چه دوره‌ای می‌رسد.

رحمانی جدا از تلاش‌های فرهنگی خود که به نوعی با گرایش طلبگی آمیخته بود، در حد خودش اطلاعات باستانی خوبی نیز داشت. خصوصاً اطلاعات او نسبت به منطقه بلخاب قابل تأمل بود. او در ارتباط با منطقه اجداد خودش معتقد بود که در منطقه لرکرد، هوش و پروشان آثار زیادی به دست آمده که قبرهای قدیمی، آثار به جای مانده از اجساد و آثار دفن شده در قبرها از جمله آن‌ها هستند: «مردم بلخاب تاریخ هفت یا هشت هزار ساله دارد که این تاریخ ثابت شده است. من از بلخاب با خودم چکمه سفالی آورده بودم که مسئول آثار باستانی نیشابور قدمت آن را شش هزار سال می‌داند.»

او در ارتباط با قوم «وَلَه» که خودش هم از جمله آن‌ها بود، اعتقاد داشت: «طایفه وله گروهی ترک‌تبار و ترکمن بوده‌اند که در دوره غزنوی‌ها

و تازه با رحمانی آشنا شده بودیم، اگر چیزی خوانده یا شنیده بودیم، در مطبوعات یا کتاب‌های درسی و یا از طریق رسانه‌های کشور میزبان بود و هنوز با بلخ، هرات، غزنین، بامیان و... آشنا نبودیم تا بدانیم که بدون آن‌ها خراسان «هیچ» است، پس حق داشتیم از سخنان رحمانی تعجب کنیم و تحریک شویم تا بخوانیم و بفهمیم.

رحمانی آن زمان به شدت و حدت مشغول تحقیق بود. یعنی همان روزها که ما گدهای مدرسه را دنبال می‌کردیم و غرق تحلیل‌ها و سخنان سیاسی و حزبی برخی از اهالی گده می‌شدیم که خاصیتی جز وقت تلف کردن نداشت، رحمانی و حاج کاظم و برخی دیگر در کتابخانه آستان قدس که نزدیک به مدرسه عباسقلی خان بود، مشغول تحقیق و فیش‌برداری برای تدوین آثار خود بودند. رحمانی اما برای کتاب «تاریخ علمای بلخ» تلاش می‌کرد؛ اثری که قرار بود شرح حال حدود ۲۰۰۰ نفر از شخصیت‌ها و رجال بلخ باستان در آن بیاید. تلاش‌های او به مرور زمان به نتیجه رسید و بعد از سال‌ها تلاش و فعالیت فردی، رحمانی موفق شد اولین جلد «تاریخ علمای بلخ» را در سال ۱۳۸۳، با همکاری منصور جغتایی توسط بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی در مشهد منتشر کند. این جلد ۴۷۶ صفحه دارد که شرح حال حدود ۲۸۹ نفر از رجال بلخ است. جلد اول در قطع وزیری با تیراژ ۱۴۰۰ نسخه چاپ شده است. مرحوم رحمانی در مقدمه جلد اول این کتاب، به بیان مطالبی پیرامون بلخ پرداخته است؛ از جمله: نام‌ها و لقب‌های بلخ، واژه بلخ، بنیان‌گذار



اما شرط آن قدردانی جامعه از این نوع افراد زحمتکش است. رحمانی زندگی سختی داشت و شاید همین عامل در سکنه‌های او بی‌تأثیر نبود. او در سال‌های آخر عمر همسرش را از دست داد و سپس بعد از تحمل درد و رنج فراوان در سرطان ۱۳۹۱، خود به دیار باقی شتافت. اینک سالیانی است که جایش هم‌چنان در جامعه ما خالی ست. یادش گرامی باد.

به بلخاب پناه می‌آورند. این گروه در حومه بلخ از سپاه محمود غزنوی شکست می‌خورند و به سمت بلخاب عقب‌نشینی کرده و در این منطقه ساکن می‌شوند. تا قبل از سال ۱۳۵۷، زنان و مردان قوم وله در بلخاب از لباس ترکمنی استفاده می‌کردند.»

منطقه دیگری را که او نام می‌برد شاخ‌دره یا به تعبیر مردم شاخدار بود: «آثاری که در بلخاب وجود دارد از جمله دو کانال اسرارآمیز که به کاخی منتهی می‌شود. یکی از کانال‌ها به اسم جوی نو است که در شاخدار بوده است.»

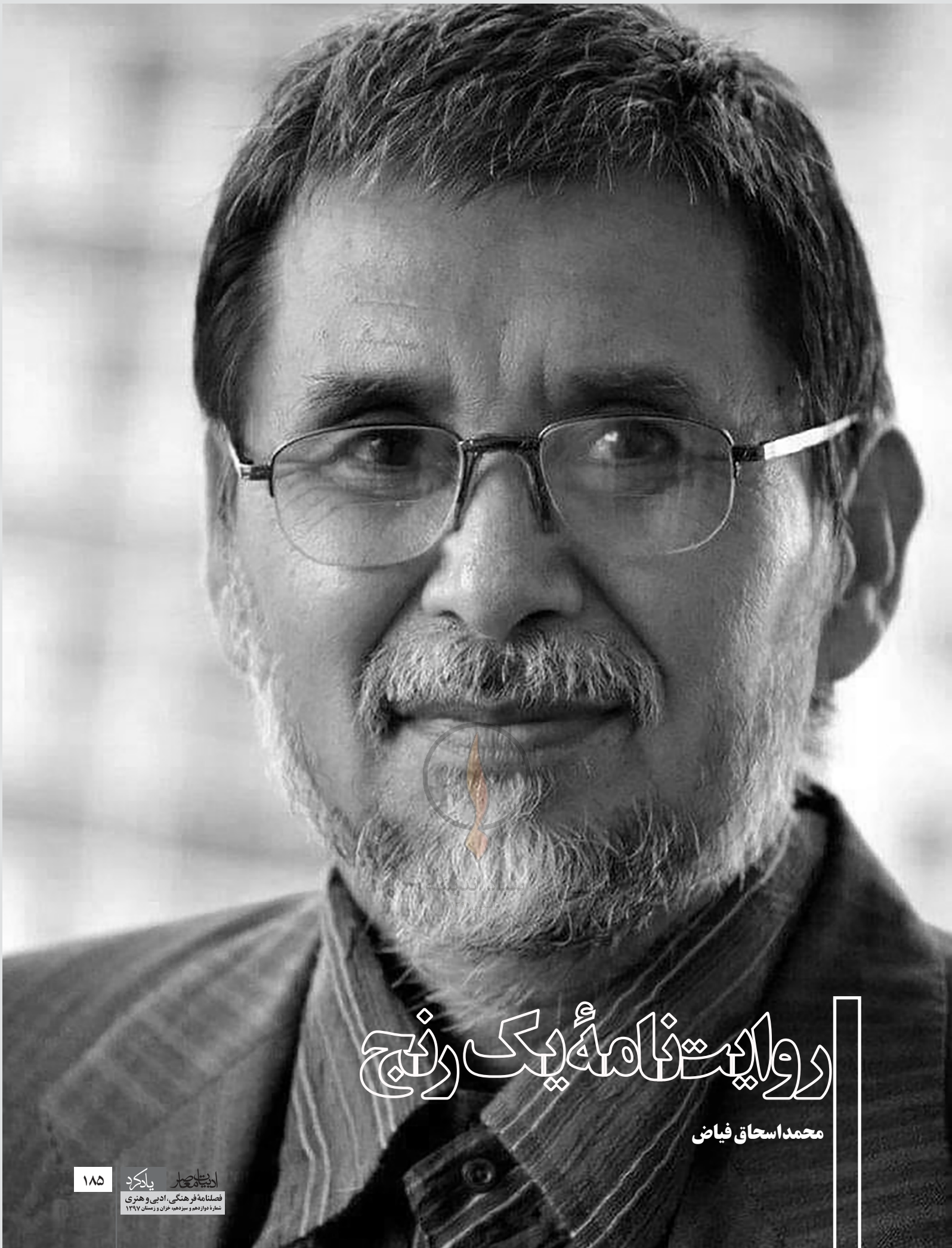
رحمانی با وجود تلاش‌های گسترده علمی و صرف عمر خود مظلوم بود. جامعه ما قدر رحمانی و رحمانی‌ها را ندانسته و نمی‌داند. اثر مهم او در زمان حیاتش مورد استفاده قرار گرفت؛ اما نقد، تقدیر و تجلیلی از او صورت نگرفت. جامعه به شدت به افرادی همانند رحمانی نیاز دارد که به علم و دانش در ورای منفعت و سیاست بنگرد و به دنبال آن باشد؛



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۱

فراوان اندیشه



روایت نامہ پیک و بیچ

محمد اسحاق فیاض

۱۸۵

ادبیات و صحافت
پاکیزد
فصلنامہ فوہنگی، ادبی و ہنری
شمارہ ہمارہم و سرگھبہ، خان و رسالہ ۱۳۶۷

یکی از آن‌ها گفت: «قبلاً ملاها با هم چم نمی‌کدن، آلی نویسنده‌ها باهم چم نمی‌کنند.»

ذهنیت من کلاً نسبت به دولت‌آبادی تغییر کرد و با خود گفتم: «عجب آدم کله‌شقی بوده این دولت‌آبادی.»

چند روزی گذشت تا پاتق ما در دفتر هفته‌نامه وحدت باز شد. دولت‌آبادی و دیگران هر روز آن‌جا می‌آمدند و بحث می‌کردند و بعدها در دفتر مرکز نویسندگان ایشان را بیشتر دیدم و کم‌کم باهم صمیمی شدیم. یک روز برایش گفتم: «اورقم که از اول توره بدقار دیدم، بدقار نبود.» بعد عضو هیئت تحریریه حبل‌الله شدم، ولی دیگر آن جایگاه برای این مجله باقی نمانده بود؛ زیرا مجلات مستقل زیادی در دهه هفتاد به نشر آغاز کردند و دولت‌آبادی هم مصروف تحقیقات تاریخی و هفته‌نامه وحدت و مرکز نویسندگان شد.

دولت‌آبادی در تحقیق و نویسندگی نه تنها فعال بود که در حقیقت یک بلدوزر بود؛ فوق‌العاده می‌نوشت و استعداد تحقیقی ژرف داشت؛ با این وجود چون دیگر نویسندگان از فقر روزگار رنج می‌برد. گویا فقر همیشه با نویسندگان مردم ما عجین شده و این رنج بی‌پایان هنوز هم ادامه دارد و دولت‌آبادی یکی از کسانی بود که به شدت از فقر اقتصادی رنج می‌برد، دیگر نویسندگان طلبه بودند و مقداری پولی از راه شهریه به دست می‌آوردند، ولی دولت‌آبادی همین امتیاز را هم نداشت. تنها منبع درآمدش حقوقی بود که از نویسندگی به دست می‌آورد و در جامعه مثل افغانستان نان به دست آوردن از طریق نویسندگی کاریست بس دشوار به خصوص در آن زمان. به همین دلیل دولت‌آبادی به جای آن که فارغ از لقمه نان به کارهای تحقیقاتی باید می‌پرداخت، برای امرار معاش در صحافی احسانی مشغول به کار شد. در حالی که سیاست‌مداران و تاجران زیادی دم از افغانستان و فعالیت‌های فرهنگی می‌زدند، ولی هیچ درد دولت‌آبادی را نه درک کردند و نه برای آن توجهی کردند. روزگار دولت‌آبادی در قم در حقیقت سمبل واقعی از روزگار نویسندگان ما در آن روزگاران و زمان حال است. آن‌هایی که دستی به دهان‌شان می‌رسند چنان شعار فرهنگ می‌دهند که گوش‌ها کر می‌شوند، ولی ذهن‌شان چنین حک شده که نویسندگان و فرهنگیان از چوب و آهنند و شکم و مصارف دیگر ندارند.

اواخر دهه هفتاد شاید بدترین روزهای دولت‌آبادی بود. او فقط در ازای سه هزار تومان در هفته‌نامه وحدت قلم می‌زد و من و دیگران این شانس را داشتیم که در کنار شهریه به دو سه نشریه دیگر هم قلم می‌زدیم و بازهم کفاف زندگی را نمی‌کرد.

بعد از سقوط غرب کابل در ۱۳۷۳، رفتن به کشورهای غربی مد شد. تعداد زیادی از قوماندانان و هواداران و فرهنگیان که به نحوی با حزب وحدت در ارتباط بودند، به کمیساریای سازمان ملل در تهران درخواست پناهندگی دادند و به کشورهای غربی رفتند. دولت‌آبادی در ابتدا همین کار را هم نکرد و با همان فقر روزگار ساخت و به نوشتن و چاپ کتاب و مقاله ادامه داد، ولی از سوی دیگر بچه‌هایش بزرگ و بزرگتر می‌شدند،

اواخر سال ۱۳۶۱ بود که آوازه شد مجله‌ای به نام «حبل‌الله» در ایران از طرف مهاجران افغانستانی چاپ می‌شود؛ اما نویسندگان و دست‌اندرکاران آن معلوم نبود. برخی می‌گفتند: کار کار نصری‌ها است! مزاری جمعی را گردآورده و می‌خواهد مجله بی‌طرف نشر کند و تا از این طریق غیرمستقیم کسانی را به سازمان نصر دعوت کند.

همان‌طور هم شد، این مجله واقعاً توسط رهبر شهید استاد مزاری راه‌اندازی شده بود و یک نوآوری در عرصه رسانه بین مهاجرین در ایران بود؛ زیرا قبل از آن هر مجله‌ای که در ایران نشر می‌شد، با آرم و مشخصات حزبی بود و مطالب کلیشه‌ای حزبی نشر می‌کرد و بیشتر مطالب آن را بیانیه‌ها و موضع‌گیری‌های حزبی تشکیل می‌داد و نشریه‌ای بی‌طرف که به حوادث افغانستان به دور از عینک حزبی بنگرد، به شدت احساس می‌شد.

اولین شماره حبل‌الله را که به دست آوردم، برایم بسیار جالب بود و بلافاصله برگه اشتراک را پر کردم و مبلغ درخواست شده را داخل پاکت پستی گذاشتم و مجله مرتب برایم ارسال می‌گردید، ولی با هیچ یک از نویسندگان آن آشنایی نداشتم. خودم بدون این‌که آشنایی با اصول نویسندگی داشته باشم، چیزهایی می‌نوشتم، ولی جرأت ارسال آن را برای هیچ نشریه‌ای نداشتم. سرانجام در اواخر سال ۱۳۶۲ بود در شماره ۵ یا ۶ آن برای اولین بار مطلبی که نوشته بودم، به چاپ رسید و از سر ذوق‌زدگی شاید ده بار مقاله‌ام را به تکرار خوانده باشم و این انگیزه‌ای شد برایم که من هم می‌توانم بنویسم. بعد از آن یادم نیست دو سه مطلب دیگر از من تا زمان تشکیل حزب وحدت در مجله حبل‌الله چاپ شد.

با تشکیل حزب وحدت و آغاز دهه هفتاد نویسندگان جوان زیادی دست به قلم شدند و برای اولین بار یک مقاله من قرار شده بود که در مجله «پیام مستضعفین» سازمان نصر چاپ شود که با ادغام دفاتر احزاب هشتگانه آخرین شماره آن چاپ نشد و در آن زمان تازه فهمیده بودم که قسمت عمده مطالب «حبل‌الله» را مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی می‌نوشته است. افغانستان در ماهی که گذشت، پاسخ به نامه‌ها، مطالب تاریخی و ویژه‌نامه افغانستان همه کار او بوده است. شهید مزاری در جمع‌آوری اخبار و تحلیل آن توجه ویژه داشت و به همین دلیل در کنار مجله یک بولتن خبری را نیز نشر می‌کرد که در قسمت تحلیل اخبار بازهم مرحوم دولت‌آبادی سهم داشت. با آن‌که تا این اندازه از کارهای حبل‌الله باخبر بودم و با تعدادی از نویسندگان آن آشنا شده بودم، ولی خود دولت‌آبادی را ندیده بودم، گمان کنم سال ۱۳۷۰ یا ۷۱ بود که روزی مردی لاغر اندام با کیف دستی پر از کاغذنوشته‌ها جلو دفتر حزب وحدت در قم آمد. ظاهراً آقای رحمانی، مرحوم رضی نعیمی و مرحوم حاجی مصطفی همراه ایشان بود که با آن‌ها قبلاً آشنایی داشتم. آن‌ها مرا به دولت‌آبادی معرفی کرد و بعد به من گفت: ایشان دولت‌آبادی است.

این اولین آشنایی با دولت‌آبادی بود و چند سؤال درباره تحولات افغانستان که بسیار زود دیدگاه من و دولت‌آبادی باهم تغییر کرد و موضوع به جر و بحث کشیده شد. وقتی بحث ما بالا گرفت آن‌ها می‌خندیدند،

و طبعاً مصارف بیشتری را می‌طلبید و با سه هزار تومان در ماه چگونه می‌توانست یک خانواده زندگی کنند؟

اوایل دهه هشتاد بود که روزی در نیروگاه به مراسم فاتحه یکی از هموطنان شرکت کرده بودیم. خانه ما در شهرک بنیاد بود. آن زمان با دولت‌آبادی چنان دوست شده بودم که بدون ملاحظه شوخی می‌کردم. در حالی که از جلسه فاتحه برمی‌گشتیم، گفت: «فیاض تو کلو رندی، در تهران قوما را زیاد راهنمایی کدی که چه رقم در سازمان ملل درخواست پناهندگی بدهند، بگوی مه چکار کنم؟»

با صدای بلند خندیدم، گفتم: تو هم می‌خواهی غربی شوی؟
گفت: هه، چه اشکال دارد؟

گفتم: دلیل تو کش کدو شده، کش کدو!
گفت: کش شی چه رقمه؟

گفتم: گوش کو، یک داکتر در یکی از کشورهای اروپایی درخواست پناهندگی می‌دهد، برایش می‌گوید کار دیگر که نمی‌توانی، بیا داخل همین اتاقکی که در مرکز شهر است، بنشین و بعد از نیم ساعت همین دستگیره را بکش و کارت نباشه. این داکتر شش ماه این کار را می‌کند و سرانجام کنجکاو می‌شود که این دستگیره چه است که هر نیم ساعت کش می‌کنم. بعد از تحقیق متوجه می‌شود که این دستگیره مجرای فاضلاب شهر را تخلیه می‌کند، در طول نیم ساعت وقتی شهروندان توالت می‌روند، بعد از هر نیم ساعت باید توسط این دستگیره تخلیه شود.

ادامه دادم: جناب دولت‌آبادی، در غرب برای من و تو کاری نیست که انجام بدهیم و یقین بدان که قلم از دستت خواهد افتاد، همان‌طوری که دیگر نویسندگان در غرب رفتند قلم‌شان را از دست دادند و نفله شدند، حالی هم آکه می‌خواهی کش کدو بوری بسم‌الله.

خنده بلندی کرد و گفت: مه حتی شک دارم که همو شغل کش کدو هم گیر مه بیایه، ولی چه باید کرد؟ از باد هوا که نمی‌شود زندگی کرد. یک نویسنده در کنار مسئولیت و تعهد نویسندگی، مسئول زندگی اولاد و خانواده خود نیز هست، آن‌ها چه گناهی کرده که من نویسنده شده‌ام؟ آیا آن‌ها هم باید رنج و مصیبت یک نویسنده را بکشند؟ بگو همان آدرس را د کجا کش کدو هسته؟

گفتم: خی بگیر آدرسه. در نوشتن کیس اگر مشکل داری در خدمتم، تجربه‌ای که دارم برایت می‌گویم.



بنیاد اندیشه

۱۳۹۲

و چنین شد که دولت‌آبادی بعد از یک سال و نیم عازم کانادا شد. در آبان ۱۳۹۲ کانادا هرچند از فقر اقتصادی بیرون آمد و همان‌طوری که پیش‌بینی می‌کردم، قلم از دستش افتاد. از سوی دیگر مرضی‌ای که عاید حالش شد، اگر در ایران می‌ماند، شاید ده سال زودتر این جهان فانی را ترک می‌کرد. از این بابت در تماس‌هایی که با او داشتم، از زندگی شخصی راضی بود، ولی از این‌که از دنیای مطبوعات و فرهنگ به دور بود، به شدت رنج می‌برد.

در سال ۲۰۱۷ مرحوم دولت‌آبادی در فرانکفورت به دیدنم آمد. به محض که مرا دید، گفت: تو هم آخر شی کش کدو آمدی.
گفتم: چه می‌کردم، من هم سرنوشت ترا پیدا کرده بودم و آمدم.

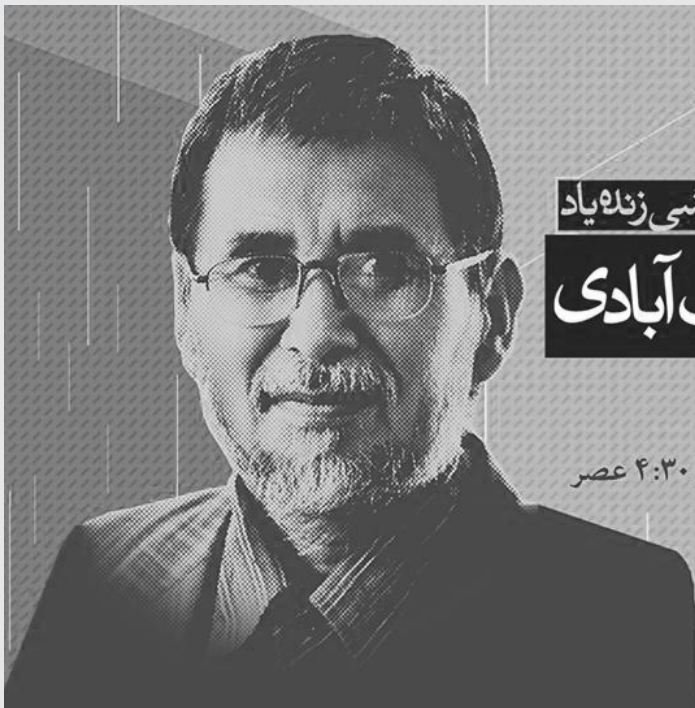
یک روز کامل با او بودم، بازگشت به گذشته بود و فلاش‌بک‌هایی از کارهای فرهنگی گذشته؛ روزگاری که با تمام باور و انرژی و اخلاص قلم می‌زدیم و زندگی شخصی را فراموش کرده بودیم و زمانی به هوش آمدیم که یاران هم‌رزم ما کاخ‌ها برای زندگی شخصی ساختند و ما در خم یک کوچه محتاج لقمه نانی برای زن و بچه بودیم.

گفتم: استاد، چیست سرنوشت ما در دنیای غرب؟ ما سال‌ها خون دل خوردیم تا روزنه‌ای برای فردای فرهنگی باز کنیم، ولی اکنون با این نسل جدید پناهنده چه کنیم که نه زبان و فرهنگ مادری می‌دانند و نه علاقه به افغانستان و مردم آن دارند؟

آهی کشید و گفت: مکاتب بچه‌ها را جهت می‌دهند و استعدادهای آن‌ها را شناسایی می‌کنند و آن‌ها از تحصیل در غرب باز نمی‌مانند، ولی این‌که آن‌ها را به گذشته فرهنگی، زبانی و تاریخی خود ما پیوند بدهیم، کار مشکلی است. ما چه کاری کرده‌ایم برای معرفی هویت نسل جدید ما در غرب یا چه دست‌آورد تاریخی و فرهنگی برای آن‌ها به میراث گذاشته‌ایم که آن‌ها بیایند به آن افتخار کنند و خودشان را به هویت زبانی و فرهنگی و تاریخی ما پیوند بدهند؟

خندیدم و گفتم: آری، وقتی باچه از آته سؤال می‌کند، پاپا گذشته تاریخی من چه است و من کیستم، فوراً آته باچه کتاب دولت‌آبادی را می‌دهد «هزاره‌ها پناه‌گزینی و کتمان هویت» یا «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» بعد، ای باچه خواد گفت مره تیرازی رقم هویت.


این را که گفتم، باهم دیگه به شدت خندیدیم، ولی در حقیقت زهرخندی از حقیقت تاریخی ما بود که در قالب یک طنز بیان شد. یاد دولت‌آبادی گرامی باد و این آخرین دیدار ما بود در سال ۲۰۱۷ در فرانکفورت.



محفلی گرامی داشت مقام فرهنگی و پژوهشی زنده‌یاد
استاد بصیر احمد دولت‌آبادی

زمان: پنجشنبه ۱۵ قوس ۱۳۹۷، ساعت ۱:۳۰ تا ۴:۳۰ عصر
 مکان: هوتل کانتیننتال

برگزار کننده: ستاد مرکزی



بصیر احمد دولت‌آبادی؛ نهال خودروی سنگ‌لاخ‌ها و صخره‌های خشک تاریخ

گزارشی از گرامی‌داشت مقام فرهنگی و پژوهشی زنده‌یاد بصیر احمد دولت‌آبادی

زوال فرهنگی به راحتی گذشتند و برای فردای تاریخ و نسل پس از خود، حرف و سخنی برجای نگذاشتند، هرگز تسلیم این وضعیت نابه‌سامان نشد، بلکه آستین همت بالا زد و کمر اراده و عزم را محکم بست، دست به قلم برد و سعی و تلاش به خرج داد تا از یک سو جلو این فترت و انحطاط را بگیرد و از سوی دیگر کاروان عدالت‌خواهی را که به تعبیر وی در راستای «در انداختن طرح نو» و «انسانی کردن سیاست» قدم برمی‌داشت، نیز همراهی و هم‌گامی کند. او هرچند که خود پیشگام نبود؛ اما در کنار یاران پردغدغه مثل خودش که نیز در تلاش ساختن سدی در برابر بی‌هویتی و بی‌فرهنگی و بی‌تاریخی فردا بودند، ایستاد و مشتاقانه و عاشقانه شروع به کار کرد. وی افزود: «آنچه که بصیر احمد دولت‌آبادی را از بسیاری از معاصرینش جدا می‌کند، تعهد و پایداری مستمر و لاینقطع به آرمان عدالت‌خواهی و تلاش و کوشش فرهنگی در این راستا است.» امیری یکی از ویژگی‌های بارز و شاخص شخصیتی و فکری بصیر احمد دولت‌آبادی را در این دانست که به تعبیر خود او

پنجشنبه برابر با پانزدهم قوس سال ۱۳۹۷ بنیاد اندیشه با همکاری دانشگاه‌های «ابن‌سینا» و «گوهرشاد» محفلی را تحت عنوان «گرامی‌داشت مقام فرهنگی و پژوهشی زنده‌یاد بصیر احمد دولت‌آبادی» در هتل انترکانتیننتال کابل برگزار کرد. در این محفل، جلالت‌مآب استاد سرور دانش؛ معاون دوم ریاست جمهوری، دکتر محمدامین احمدی، دین‌محمد جاوید، دکتر جواد صالحی و احمدعلی علی‌زاده دربارهٔ دولت‌آبادی و کارنامهٔ درخشان وی صحبت کردند.

برنامهٔ گرامی‌داشت از مقام فرهنگی و پژوهشی دولت‌آبادی با مقدمهٔ علی‌امیری دربارهٔ دولت‌آبادی و کارنامهٔ درخشان او شروع شد. به گفتهٔ علی‌امیری بصیر احمد دولت‌آبادی مربوط به زمانه‌ای بود که وضعیت فرهنگی و اجتماعی به انحطاط گراییده بود؛ فرهنگ نفس‌های آخرش را می‌کشید و غبار جنگ و ناامنی روی آن نشسته بود و داشت از نظرها پنهان می‌کرد. دولت‌آبادی به‌رغم نارسایی‌ها، محدودیت‌ها و کاستی‌های روزگارش و برعکس تعداد زیادی از آدم‌های زمانه‌اش که از کنار این



کار فرهنگی است. اگر فعالیت‌های فرهنگی فارغ از داعیه‌های سیاسی شوند، به یک فعالیت عقیم و سترون و به یک نوع اشتغال و مصروفیت روزمره تبدیل خواهد شد.»

جلالت‌مآب استاد سرور دانش، معاون دوم ریاست جمهوری اولین سخنران برنامه بود که سخنان خود را در سه بخش درباره بصیر احمد دولت‌آبادی، کارها و کارنامه‌های وی ارائه کرد. بخش اول سخنان ایشان درباره «نسبت بین فرهنگ و سیاست» بود. استاد دانش این بخشی از سخنانش را با ارائه تعریف‌های مختلف از فرهنگ، شروع کرد: «فرهنگ از نگاه مصداق همه شاخه‌های علوم، مکتب‌ها و اندیشه‌های فلسفی و دینی، هم‌چنان تکنولوژی، هنر، ادبیات، باورها، ارزش‌ها، هنجارها و حتا عادات، سنن، رسم‌ورواج‌ها و کیفیت زندگانی جوامع بشری را شامل می‌شود. اگر در پهلوی فرهنگ تمدن را هم اضافه کنیم، باید گفت که ماندگاری همه جوامع بشری و میزان قوت و ضعف آن‌ها با مطالعه فرهنگ و تمدن به جامانده از آن‌ها ارزیابی می‌شود و حتا سلسله‌های حاکمان و زمامداران در جوامع بشری، با فرهنگ و تمدن خلق شده در زمانه آنان سنجش می‌شوند.» استاد دانش فعالیت‌های پژوهشی و نشراتی را یکی از مصداق‌های والا و براننده فرهنگ در جوامع مختلف دانست و گفت: «در کنار نهادهای رسمی معارف و تحصیلات عالی کشورها، پژوهشگاه‌ها، مراکز تولید فکر، نگاه‌های نشراتی و نهادهای هنری، همه این‌ها مراکز بزرگ فرهنگی هستند. رسانه در دنیای امروز و حتا دیروز غول فرهنگی جامعه بشری بوده و فردا و فرداها نیز چنین خواهند بود. کسانی که کار رسانه‌ای و نشراتی می‌کنند، در حقیقت خداوندان فرهنگ و آفریدگاران فرهنگ سیاسی یا سیاست فرهنگی هستند.»

استاد دانش نکاتی را درباره نسبت بین فرهنگ و سیاست نیز برشمرد:

«به زوالی فرهنگی آن روزگار» تن در نداد. امیری افزود: «کارهای او شاهکار و منحصر به فرد بودند. کسی که در رشته استخراج معدن درس خوانده بود، تا آخرین نفس‌ها و رمق‌های زندگی نوشت و قلم زد.» به گفته امیری دولت‌آبادی اسناد و نامه‌های رهبر شهید و جهاد مردمش را از گوشه گوشه کشور جمع کرد و در حفظ آن همت گماشت و آن‌ها را به فرادهای تاریخ به میراث گذاشت.

امیری بعد دیگری از ویژگی‌های دولت‌آبادی را در این دانست که او متعلق به نسل کاتبان بود؛ نسلی که سلاح‌شان قلم، کتاب و کاغذ بود و تنها از رهگذر قلم و کتابت، با تاریکی‌ها، نابه‌سامانی‌ها و تاریک‌اندیشی‌های زمانه‌اش مبارزه می‌کردند. به تعبیر امیری، بصیر احمد دولت‌آبادی سعی داشت که «با قلم واقعیت‌ها را معنا بدهد.» به رغم تاریخ‌نویسان دیگر افغانستانی که تاریخ را فقط متعلق به شاهان و کارنامه‌های آن‌ها کرده بودند، برای بصیر احمد دولت‌آبادی با پیروی از پیر و مرشد فقیدش، علامه فیض محمد کاتب هزاره، پدر تاریخ‌نگاری افغانستان، همه حادتهای تاریخی معنادار بودند. همان اندازه که جنگ شاهان و شاهزادگان ارزشمند بود، مرگ یک عسکر، غریب، بی‌کس و بی‌حامی نیز به همان پیمان مهم بود. به گفته امیری یادداشت‌ها، خاطرات روزانه، نقل مرگ عسکرها، فاتحه و... همه نشان‌دهنده این اهمیت‌اند. امیری در پایان سخنانش گفت: «نوشتن، قلم‌زدن، پژوهش، تحقیق و کار فرهنگی برای دولت‌آبادی در خدمت یک داعیه بزرگ‌تر بود و آن عدالت است. دولت‌آبادی نویسنده سیاسی بود. برای سیاست قلم زد و انگیزه و اهداف سیاسی داشت. همین آرمان سیاسی به قلم و نوشته او رنگی از صمیمیت، هوشیاری، تعهد، پایداری و صداقت بخشید... آرمان‌های سیاسی نکته بسیار اساسی و مهم و عنصر بسیار سازنده در



فرهنگی و استوار برخوردار بوده‌اند.

استاد دانش در ادامه سخنانش، از استاد مزاری و سیاست ایشان به عنوان نمونه یاد کرد که فعالیت‌های فرهنگی و خیزش‌های فکری و قلمی در سیاست ایشان از اهمیتی خاصی برخوردار بوده‌اند. استاد دانش افزود: «از یک سو رهبری سیاسی شهید مزاری با ارج‌گزاری به فرهنگ و فرهنگیان، به فرهنگ و امور فرهنگی، تحرک، بالندگی و پویایی بخشید و از سویی دیگر موج فعالیت‌های فرهنگی و نشراتی و خیزش قلمی و فکری فرهنگیان ما از عوامل مهم معرفی نهضت شهید مزاری و باعث پویایی و پایداری آن شد.» استاد دانش تبلور این درهم‌آمیختگی فرهنگ و سیاست را در چهره زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی دانست.

بخش دوم سخنان استاد دانش مربوط به «شخصیت فرهنگی و انسانی» بصیراحمد دولت‌آبادی بود که طی چند نکته به آن اشاره کرد:

۱. بصیراحمد دولت‌آبادی به دلیل فراهم نبودن زمینه، امکانات و سهولت‌های تحصیلی تحصیلات منظم دانشگاهی نداشت؛ به گفته استاد دانش به رغم این که وی تحصیلات دانشگاهی منظمی نداشت؛ اما قدرت درک و دریافت وی ستودنی و تحسین‌آفرین بود؛ خود را با وضعیت وفق می‌داد، با کاروان و رهروان جدید دانش همراهی می‌کرد، از هر کسی نکته تازه‌ای می‌آموخت و خطاهایش را اصلاح می‌کرد. استاد دانش گفت: «بدون شک، فرهنگیان آن دوره و به خصوص، بصیراحمد دولت‌آبادی؛ نهال‌های خودرویی بودند که در میان سنگ‌لاخ‌ها و صخره‌های خشک و خشن رویدند و به درخت‌های تنومند و پرشاخ‌وبرگی تبدیل شدند.»

۲. به گفته استاد دانش دولت‌آبادی یک سرباز فرهنگی بود که آرمان‌ها و ایده‌های سیاسی به او نیرو و قدرت، هدف و پشتکار و راه و مسیر حرکت می‌بخشید: «او فرهنگ را برای فرهنگ یا از باب تفنن مد نظر نداشت. در حقیقت هم واقعاً آن کار فرهنگی ماندگار و ارج‌بار است که هدف‌مند باشد.» به باور استاد دانش تبعیض و ستم نابه‌اندازه تاریخی، محرومیت و نابرابری گذشته، فقر و تنگ‌دستی بی‌حدوحصر، آوارگی و

«یک: فرهنگ و سیاست انفکاک‌ناپذیر است. فرهنگ چهره فکری و معنوی سیاست است و در مقابل سیاست هم اعمال قدرت است برای تحقق ایده‌های فکری و فرهنگی.» به گفته استاد دانش فرهنگ اکثراً زبان سیاست بوده و سیاست تطبیق‌دهنده و گسترش‌دهنده بایدها و نبایدها، خواسته‌ها و مطالبات آن.

«دو: سیاست همیشه نیازمند فرهنگ بوده است؛ اما فرهنگ نیازی به سیاست نداشته است.» به گفته ایشان سنگ‌بنای همه انقلاب‌های سیاسی دنیا، انقلاب‌های فرهنگی بوده‌اند و جرقه‌ها اول از طریق اندیشه و قلم زده شده است و سپس این جرقه‌ها بسط و گسترش یافته‌اند. به باور استاد دانش بعد از این که فرهنگ دیگرگونی پذیرفته است، سیاست نیز دچار دگرگونی شده است. به این معنا تا زمانی که انقلاب فرهنگی رونما نشد، هیچ انقلاب سیاسی شکل نگرفت.

«سه: سیاست روند مسلط، ولی ناپایدار است؛ اما فرهنگ یک روند پایا و مانای اجتماعی است.» به باور ایشان ماندگاری سیاست زمانی تضمین شدنی است که چهره فرهنگی و تمدنی به خود بگیرد. این چشمه زایای فرهنگ است که درختان سیاست را برگ و بار، سبزی‌نگی و طراوت و سرانجام زندگی و ماندگاری هدیه می‌کند.

«چهار: فرهنگ سیاست را انسانی می‌سازد و به چهره خشک سیاست لطافت و معنویت می‌بخشد.» به باور استاد دانش، جنبش‌هایی به موفقیت انجامیده‌اند که از پشتوانه محکم و استوار فرهنگی برخوردارند چنان‌چه اگر این قدرت فرهنگ نبود، انقلاب‌های سیاسی هم توجیه نمی‌شد و هم نمی‌توانست دل‌ها را به دست آورند و آدم‌ها را به سوی خود بکشانند.

«پنج: نسبت فرهنگ با یک جنبش سیاسی اوج تعامل نزدیکی فرهنگ و سیاست را نشان می‌دهد.» به گفته استاد دانش جنبشی را نمی‌توان یافت که بدون کدام پشتوانه استوار فرهنگی به پیروزی رسیده باشد، بلکه همیشه جنبش‌هایی به پیروزی رسیده‌اند که از پشتوانه غنی



دولت‌آبادی را ضایعهٔ بزرگ و جبران‌ناپذیر دانست: «او یک چیریک فداکار، یک سرباز شجاع و قلم‌به‌دست استاد مزاری، راوی رنج و محنت توده‌ها و یکی از احیاگران هویت فرهنگی و تاریخ مردمش بود.» استاد دانش بصیر احمد دولت‌آبادی را یکی از پیشستانان نهضت بیدارگری خواند و تأکید کرد که تلاش‌های خستگی‌ناپذیر و زحمت‌های شبانه‌روزی وی نتیجه داده‌اند و اکنون موجی از بیداری و بیدارگری در میان هم‌نسلان وی شروع شده است و این‌ها می‌توانند کشتی شکستهٔ فرهنگ و تاریخ مردم‌شان را به ساحل امن برسانند تا دست هیچ طوفانی به آن‌ها نرسد و در میان امواج سهمگین تاریخ به نابودی و تباهی نکشاند. به باور وی این مایهٔ آرامش روح ملکوتی بصیر احمد دولت‌آبادی خواهد بود.

بخش سوم سخنان استاد دانش دربارهٔ «وضعیت فرهنگ و فرهنگیان امروز کشور» بود که سخنانش را در چند نکته بیان کرد: الف. استاد دانش ضمن اشاره به نبود و کمبود امکانات در گذشته و انگیزه و پشت‌کار بالا در وجود فرهنگیان آن روزگار، خلأ دیروز را از نگاه امکانات و دسترسی به وسایل و ابزار فرهنگ‌ساز پر دانست؛ اما برعکس در میان نسل امروز، انگیزه‌ها را مرده، آرمان‌ها را فروخته، تلاش‌ها را ناچیز و دغدغه‌ها را در حد رفع نیازهای شخصی توصیف کرد؛ وضعیتی که آیندهٔ خطرناکی در قبال دارد.

ب. به گفتهٔ استاد دانش به رغم دیروز که بخش بزرگی از کارهای فرهنگی به دوش احزاب بود؛ اما احزاب سیاسی امروز از فرهنگ و کارهای فرهنگی کناره گرفته‌اند و کم‌ترین کار را هم در این راستا انجام نمی‌دهند. وی از حزب وحدت به عنوان نمونه یادآور شد که به رهبری استاد شهید عبدالعلی مزاری در درون و بیرون کشور دست به فعالیت‌های گستردهٔ فرهنگی زده بود و کسانی زیادی هم که در این راستا کار می‌کردند، امروز به چهره‌های فعال و قابل قدری نیز مبدل شده‌اند. شوربختانه امروز فعالیت‌های احزاب تا سرحد برآورده شدن احتیاجات خود تقلیل یافته‌اند.

ج. استاد دانش ظهور و رشد تحصیل‌کردگان و چهره‌های برجستهٔ فرهنگی امروز را ستود و اشاره کرد: «در سال‌های دههٔ شصت خورشیدی

دربه‌درب پدران، رسیدن به عدالت و آزادی، و عشق‌ورزی به سرزمین مردم، از جمله مؤلفه‌هایی بودند که بصیر احمد دولت‌آبادی را به وادی گفتن و نوشتن، به اقیانوس کتاب و قلم و اقلیم تاریخ و روزنامه‌نگاری هدایت کرده بودند. این عوامل سبب شده بودند که او دست به قلم ببرد و این دردهای عظیم تاریخی را از نوک قلمش بر روی ورق‌های سفید فریاد بکشد و مسئولانه آن‌ها را روایت کند. دردها و زخم‌های مردم خود را با قلم مرهم‌گذار و هویت آن‌ها را احیا کند.

۳. دولت‌آبادی نویسندهٔ پرکار، سخت‌کوش و منظم بود: «او اشتغال دایمی او خواندن و نوشتن بود و در عین حال از پشت‌کار کم‌نظیر و نظم فوق‌العاده برخوردار بود.» هم‌چنان استاد دانش وی را آدم فروتن، ساده‌زیست و دارای آرمان‌های بلند خواند و طولانی‌نویسی و باجزئیات‌نویسی را از ویژگی‌های نوشتاری او برشمرد. به گفتهٔ وی دولت‌آبادی در طول زندگی‌اش بعد از غذای شب می‌خوابید و سحرگاه‌ها قبل از اذان صبح برمی‌خاست و کارهای تحقیقی، مقاله‌نویسی و خاطرنویسی‌اش را پی می‌گرفت. استاد دانش خاطرات دولت‌آبادی را ستود، آن‌ها را از نگاه تاریخی ارزنده دانست.

۴. دولت‌آبادی در دنیای مطبوعات دورهٔ جهاد حضور چشم‌گیر و گسترده‌ای داشت. به گفتهٔ استاد دانش کسانی که در این کار بودند، این حضور و اهمیت آن را به خاطر دارند. استاد ضمن اشاره به کتاب‌ها، مقاله‌ها، خاطره‌ها و فعالیت‌های وی در نشریات دورهٔ جهاد، فعالیت مستمر وی را در «حبل‌الله»، «سراج» و «هفته‌نامهٔ وحدت» ارزنده، برجسته و چشم‌گیر توصیف کرد. استاد افزود: «در میان این سه نشریه باید اضافه کرد که «ماه‌نامهٔ حبل‌الله» از شمارهٔ اول تا آخرین شمارهٔ آن، یعنی شمارهٔ یک صد و بیست و سه؛ به اصطلاح از الف تا یای این مجله به عنوان ده سال کار منظم و سنگین نشراتی، محصول زحمات شبانه‌روزی بصیر احمد بود.» به گفتهٔ استاد دانش مدیریت و مسئولیت تمام مطالب و محتوای این مجله به دوش بصیر احمد دولت‌آبادی بوده است. او به نام مستعار «محمدیوسف سمیع» همهٔ این کارها را به پیش می‌برد. این مجله از جوزای سال ۱۳۶۳ تا ماه اسد سال ۱۳۷۴، یعنی بعد از شهادت شهید وحدت ملی به چاپ می‌رسید. استاد دانش فقدان بصیر احمد

در جامعه هزاره به اندازه انگلستان دست فارغ‌التحصیل دانشگاهی نداشتیم؛ ولی امروز خوشبختانه این گروه به هزاران نفر می‌رسند. هم‌چنان در زمان حاضر ما شاهد ظهور گسترده نهاد‌های تحصیلات عالی خصوصی هستیم، واقعاً با همه مشکلاتی هم که دارند، زمینه و فرصت‌های مناسبی آموزشی و تحصیلی فراهم کرده‌اند؛ در حالی که در گذشته چنین زمینه‌ای برای مردم ما فراهم نبود.» استاد دانش‌تغییرات این چینی در زمینه معارف و تحصیلات عالی را بنیادی توصیف کرد.

د. استاد دانش تفاوت دیگری امروز و دیروز را در دستیابی به منابع مطالعاتی و تحقیقاتی دانست که در گذشته این سهولت وجود نداشت؛ اما امروز به راحتی می‌توان به منابع دست یافت و رفع احتیاج کرد. استاد دانش حاصل تلاش‌های فرهنگی گذشته را با در نظر داشت امکانات محدود و ناچیز آن دوران، از نگاه کمیت و کیفیت قابل توجه و بهتر از امروز بررسی کرد. به گفته ایشان امروز با در نظر داشت امکانات و توقعی که وجود دارد، سطح تولید اندیشه و فکر کاهش یافته است و آن‌گونه که باید، انجام نمی‌شود. به باور استاد دانش «فروختن انگیزه‌ها و آرمان‌گرایی‌ها» دلیل این رکود و کاهش است. در اخیر استاد دانش خواستار نشر و بازنشر آثار دولت‌آبادی شد و اظهار کرد که بنیاد اندیشه برای این کار آمادگی کامل دارد. وی از بازماندگان و دوستان دولت‌آبادی خواستار همکاری در این عرصه شد و از آن‌ها خواست آثار دولت‌آبادی را در اختیار بنیاد اندیشه قرار دهند تا این که این آثار به شکل خوب و مرغوب چاپ و منتشر شوند.

دکتر محمدمین احمدی سخنران دیگر محفل، سخنانش را در این محورها ارائه کرد: ویژگی‌های تاریخ‌نگاری دولت‌آبادی، خصوصیات روزنامه‌نگاری وی؛ خصوصیات شخصی و اخلاقی منحصر به فرد وی و سرانجام سرنوشت اهالی فرهنگ با در نظر داشت سرنوشت بصیر احمد دولت‌آبادی.

۱. به گفته دکتر احمدی پیش از همه دولت‌آبادی یک تاریخ‌نگار بود؛ تاریخ‌نگاری با خصوصیات و ویژگی‌های منحصر به فرد. وی گفت: «تاریخ‌نویسی برای بصیر احمد دولت‌آبادی یک کار منشیانه و ثبت احوال سلاطین و حکام و ساختن یک تاریخ پرشکوه و باستانی برای یک دولت و ملت نبوده، بلکه تاریخ‌نگاری از نگاه بصیر احمد دولت‌آبادی متمرکز به دو محور اساسی بود: اول، افشای اسطوره‌ای بودن و ساختگی بودن تاریخ رسمی کشور؛ دوم، منتقد تاریخ رسمی بود. از همین زاویه نکات اساسی تاریخ رسمی را به انتقاد گرفت...» به گفته دکتر احمدی، دولت‌آبادی معتقد به آریای بودن سرزمین افغانستان به شکل اساسی اش نبود. وی به نقل از دولت‌آبادی این را فرآورده تاریخ‌نویسی مدرن دانست و جای آن را در تاریخ و آثار گذشته خالی خواند. به گفته وی دولت‌آبادی به همین دلیل منتقد آریایی بودن افغانستان و مردم افغانستان بود. به گفته دکتر احمدی وی معتقد بود که «تاریخ سیاسی افغانستان، مملو است از تاریخ‌نگاری قومی و اساس این تاریخ‌نگاری قومی هم بر هژمونی و سلطه قومی استوار است؛ یعنی در تاریخ سیاسی جدید افغانستان ما شاهد نوع

سلطه و استبداد قومی و قبیله‌ای هستیم. دولت‌آبادی از این منظر و از این نگاه به شدت تاریخ معاصر افغانستان را نقد می‌کرد.» هم‌چنان دکتر احمدی، دولت‌آبادی را راوی دردهای مردم دانست. او معتقد بود که تاریخ سیاسی افغانستان که اساس آن هم بر سلطه قومی استوار بود، با سرکوب‌ها، تبعیض‌ها، ستم‌ها و... همراه بود. حکام و دست‌اندرکاران قدرت سیاسی تلاش می‌کردند که این سلطه‌شان مدام استوار و پابرجا باقی بماند. به گفته احمدی دولت‌آبادی تلاش کرد که زخم‌ها، دردها، ستم‌ها و بی‌چارگی‌های مردم را ثبت و روایت کند. دکتر احمدی نقش مهم و ارزنده دولت‌آبادی را احیای هویت‌های کتمان‌شده و فراموش شده و به فراموشی سپرده‌شده‌ای دانست که توسط هویت حاکم و هویت مسلط به نابودی و فراموشی سپرده می‌شدند. بنابراین، به باور دکتر احمدی بصیر احمد دولت‌آبادی مبارزات مردم ما را هم در راستای احیای هویت تفسیر می‌کرد و خود نیز در این عرصه کارهایی زیادی انجام داد. از جمله می‌توان به نوشتن کتاب «هزاره‌ها، پناه‌گزینی و کتمان هویت»، رساله‌ای در مورد «شهید عبدالخالق هزاره» و «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» اشاره کرد. «احیای هویت» در حقیقت توریزه کردن برداشتی بود که وی از حرکت‌های هزاره‌ها داشت و این برداشت از حضور گسترده و قدرت‌مند حزب وحدت در کابل منشأ می‌گرفت. به گفته دکتر احمدی دولت‌آبادی با نوشتن رساله‌ای درباره شهید عبدالخالق هزاره روایت سومی را در مورد حرکت وی ارائه کرد و برخلاف روایت تاریخ رسمی که آن را تعلق خاطری نسبت به خانواده چرخ می‌عرفی کرده بود و روایت چپی‌ها که آن را برخاسته از یک حرکت دسته‌جمعی تعدادی از دانشجویان دانسته بود، این حرکت را برخاسته از درد تاریخی و درک اوضاع زمان و هویت‌خواهی معرفی کرد. وی عبدالخالق را از هزاره‌های زخم‌دیده و ستم‌دیده، آواره و قلع و قمع‌شده ارزگان معرفی کرد و حرکت او را نیز در راستای مبارزات هزاره‌های سرکوب شده می‌دانست که این درست نیز هست. به باور احمدی او سعی کرد که از شهید عبدالخالق هزاره در راستای مبارزه عدالت‌خواهانه و احیای هویت یک قهرمان بسازد، قهرمانی که خواستار برگشت هویت قومش است.

به همین ترتیب، دکتر احمدی درباره پیامدهایی سیاسی شدن هویت‌های افغانستان نیز صحبت کرد. به گفته وی درست است که بعد از یک تاریخ سرکوب و تبعیض و قلع و قمع شدن، مبارزه‌های هزاره‌ها نتیجه داد و هویت‌شان را احیا کردند؛ اما این تلاش‌ها و تلاش‌های دیگر اقوام هویت را در کشور به شدت سیاسی کردند. سیاسی شدن هویت‌ها از یک سو ضروری است؛ زیرا اقوام می‌توانند به صورت منسجم در راستای عدالت و نظم مبارزه کنند و این در کوتاه‌مدت جواب‌گو است؛ اما در درازمدت سدی می‌شود در برابر به وجود آوردن عدالت و وحدت ملی. مردم افغانستان نمی‌توانند برای عدالت فراگیر دست به دست هم بدهند و در تأمین آن سعی و تلاش کنند؛ چرا؟ چون هویت‌ها در افغانستان به شدت سیاسی و قومی شده‌اند.

دکتر احمدی، بصیر احمد دولت‌آبادی را روزنامه‌نگار آرمان‌گرا دانست



و گردهم آوری اهالی فرهنگ به وجود آمده، تقویت شوند، تا آن‌هایی که گردهم آمده‌اند با خیال راحت بتوانند فقط کار فرهنگی کنند. به باور وی آن‌هایی می‌توانند کار فرهنگی کنند و متن نسبتاً ارزشمند و مفیدی خلق کنند که از آن‌ها سنی گذشته است، به پختگی رسیده‌اند و گرم‌سرد روزگار را چشیده و تجربه‌های زیادی به دست آورده‌اند.

ب. ایجاد ظرفیت در این نهادهای علمی و فرهنگی. به باور دکتر احمدی در این تأسیسات ظرفیت‌های لازم ایجاد شود تا زمینه جذب، کار و فعالیت علمی تمامی آدم‌های علمی و فرهنگی فراهم شود. به اعتقاد وی با پرورش خود درختان می‌توان به ثمر قابل قبول و ارزشمندی دست یافت و پرورش این نهال‌ها و درختان هم فقط و فقط در همین نهادهای علمی و آموزشی ممکن است.

دین محمد جاوید سخنران دیگر محفل بود که سخنان خود را در سه بخش درباره دولت‌آبادی بیان کرد. وی از چگونگی آشنایی خود شروع کرد و با همکاری‌هایی خود با دولت‌آبادی در «حبل‌الله» ادامه داد. به گفته جاوید این آشنایی زمینه همکاری را فراهم آورد که پس از آن همواره در قسمت گزارش‌ها و عکس‌های «حبل‌الله» همکاری می‌کرده است. جاوید دولت‌آبادی را شخصیت صمیمی، فداکار، پرتلاش خوانده گفت: «آقای دولت‌آبادی چنان خطی بود که هیچ وقت با مسأله‌ای که به خطش مطابق نبود، سرسازگاری نداشت. تفاهم و هم‌پذیری و خیلی از مسائل پیش او اصلاً معنا نداشت. اگر هم خطش بود، همراهش همسویی می‌کرد، اگر در خطش نبود، می‌گفت به امان خدا.» به گفته جاوید او به رغم خیلی‌های دیگر می‌توانست از منافع خود به راحتی کنار برود؛ اما از منافع جمعی و مردمی و عام هرگز نمی‌گذشت.

هم‌چنان آقای جاوید درباره کتاب‌ها و مقاله‌های دولت‌آبادی، خصوصیات و شیوه کار وی در آن‌ها نیز صحبت کرد و از این نگاه آن‌ها را استثنایی دانست.

جواد صالحی سخنران دیگر برنامه، دولت‌آبادی را یکی از سرمایه‌های فکری دانست و اظهار داشت تا وقتی که دولت‌آبادی زنده بود، مرکز تولید اندیشه، فکر، روشنایی و آگاهی بود. به گفته صالحی وی و همراهانش در

که ده سال تمام حبل‌الله را به گونه‌ای به پیش برد که در آن هرگز نامی از خود نبرد: «در واقع از نظر اهل فرهنگ آن زمان کار فرهنگی شبیه کار چریکی بود. همان‌گونه که یک مجاهد در جبهه‌های جنگ با نام مستعار می‌جنگید، آن‌هایی که در نشریات جهاد و مقاومت قلم می‌زدند، آن‌ها هم فکر می‌کردند که چریک فرهنگی هم باید خالصانه و بدون ریا بنویسد و آرمان‌ها را نشر و تبلیغ کند.» بنابراین، به گفته وی دولت‌آبادی بدون این که از خود نامی ببرد، ده سال حبل‌الله را نشر کرد. احمدی مجله «حبل‌الله» را در آن زمان، یگانه صدای فرهنگی مردم هزاره دانست و نقش آن را مؤثر خواند و راه دولت‌آبادی و همراهان وی (استاد دانش، حسین شفایی، شفایی کیو و...) را نیز راه عدالت‌خواهانه دانست. هم‌چنان وی وضعیت بد امروز را وحشت‌ناک دانست؛ زیرا در چنین وضعیتی خطر از میان رفتن یا مردن آرمان عدالت‌خواهی و مبارزه برای عدالت، وجود دارد. به اعتقاد ایشان، نسل امروز سعی کند که پرچم این مبارزه و آرمان هم‌چنان در حال اهتزاز باشد.

زندگی و خصوصیات اخلاقی بصیر احمدی دولت‌آبادی محور سوم سخنان دکتر احمدی را تشکیل می‌دادند. دکتر احمدی زنده‌یاد دولت‌آبادی را به گفته خود وی از ناقلان جنوب دانست و گفت: «اما این که از کجای جنوب بود، خودش به من چیزی نگفت. در این مورد پرسیدم که شما از کدام منطقه جنوب افغانستان به شمال منتقل شده‌اید؛ اما او چیز خاصی به من نگفت و بیان کرد که خود من هم اطلاعی ندارم.» به گفته دکتر احمدی، وی به لحاظ اخلاقی شخص آزاده، قناعت‌پیشه، اهل دوستی و رفاقت و صادق بود. به خاطر همین ویژگی‌ها بود که او زندگی سختی هم داشت.

محور پایانی سخنان دکتر احمدی سرنوشت فرهنگیان با توجه به زندگی بصیر احمدی دولت‌آبادی بود. وی خاطر نشان کرد: «اساساً همه اهالی فرهنگ، به شمول خود بنده و امثال بنده، در معرض دولت‌آبادی شدن هستیم. می‌توانیم یک دولت‌آبادی دوم و دولت‌آبادی سوم شویم.» دکتر احمدی برای رسیدن به مأمول، انجام دو کار اساسی را ضروری پنداشت: الف. تأسیسات فرهنگی، آموزشی و تحصیلی به خاطر ظرفیت‌سازی



قلم‌فرسایی دولت‌آبادی را در راستای تحقق سه مطالبه جدی دانست؛ مطالبه‌هایی که اکنون نیز در صدر خواسته‌های مردم قرار دارند. علیزاده آن سه مطالبه را عدالت، کرامت انسانی بر مبنای کرامت دینی و کرامت بشری، آزادی و بیدارگری برشمرد و گفت که همه آثار وی متمرکز بر همین سه خواسته اساسی بود. در آخر، محفل با دعای علیزاده ختم شد.

اداره مجله



شرایطی قلم برداشتند و دست به نوشتن و روایت کردن زدند که مردم‌شان از لحاظ فرهنگی و اجتماعی در سطح پایینی قرار داشتند. او از یک جامعه کاملاً سنتی برخاست و دست به روایت‌گری زد. دکتر صالحی نقش دولت‌آبادی و همراهان و هکاران وی را مؤثر و کارا خوانده و افزود که این‌ها در واقع فرهنگ سیاسی مردم ما را از فرهنگ سیاسی طبیعی به فرهنگ سیاسی مشارکتی تغییر دادند.

در پایان، جناب علی‌زاده، یکی از یاران و هم‌سنگران دولت‌آبادی در «مرکز نویسندگان افغانستان» گوینده دیگر، چهار دهه تلاش‌ها و



توانا؛ نخستین جشنواره ادبی رمان کودک و نوجوان

گزارشی از برنامه پایانی «نخستین جشنواره ادبی رمان کودک و نوجوان»



و علاقه‌مندی نویسندگان و داستان‌نویسان به ادبیات کودک راهاندازی شده بود. شش داستان‌نویس داوری این جشنواره را به عهده داشتند که محمدحسین محمدی، عزیزالله نهفته و بتول سید حیدری داوران بخش زبان فارسی دری و شریفه پاسون، بصیراحمد احمدی و علم‌گل سحر داوران بخش زبان پشتو بودند.

به گفته مسئولان، در «نخستین جشنواره ادبی رمان کودک و نوجوان» ۱۳۲ نویسنده از داخل و خارج کشور داستان فرستاده بودند. در مرحله نخست بیست داستان از میان ۱۳۲ داستانی که به آدرس دبیرخانه جشنواره فرستاده شده بودند، برگزیده شدند. در این میان ده داستان آن به زبان فارسی دری و ده داستان دیگر به زبان پشتو بودند. به همین ترتیب، در مرحله دوم هشت داستان برتر از میان بیست داستان دور اول برگزیده شدند و باقی دوازده داستان دیگر از روند حذف شدند. از هشت داستان راه‌یافته به مرحله نهایی، چهار داستان به زبان فارسی دری و چهار داستان دیگر به زبان پشتو هستند. هشت داستان‌نویسی که آثارشان به مرحله

آیین پایانی «نخستین جشنواره ادبی رمان کودک و نوجوان» به تاریخ بیست‌وپنجم مردادماه سال ۱۳۹۷ خورشیدی در «مرکز معلومات افغانستان» در دانشگاه کابل برگزار شد. در این محفل کارشناسان ادبیات داستانی، استادان دانشگاه، نویسندگان و شرکت‌کنندگان اولین جشنواره ادبی رمان کودک و نوجوان حضور یافته بودند و کاظم حمیدی رسا، مسئول برگزاری جشنواره، حسین حیدریبگی، داستان‌نویس و مدیرمسئول مجله ادبیات معاصر، نظری پریانی، شریفه پاسون و بتول سید حیدری از اعضای هیأت‌داوران، به ترتیب در مورد روند کاری گزینش، ادبیات کودک و پیشینه آن، اهمیت توجه به ادبیات کودک و بایدها و نبایدهای ادبیات کودک صحبت کردند.

این جشنواره به تاریخ دهم آبان‌ماه سال ۱۳۹۶ از طرف «مرکز معلومات افغانستان» در دانشگاه کابل به هدف پرریار شدن هرچه بیشتر ادبیات کودک، فرهنگ‌سازی تربیت سالم کودکان و نوجوانان، در محراق توجه قرار دادن کودکان و نوجوانان به عنوان رهبران آینده این سرزمین

نهایی راه یافتند، جایزه نقدی یک هزار دلاری و تقدیرنامه به دست آوردند و باقی دوازده نویسنده دیگر تقدیرنامه دریافت کردند. هم‌چنان این هشت اثر برتر در چهار هزار نسخه نیز چاپ شده‌اند و در سراسر افغانستان منتشر خواهند شد.

کاظم حمیدی رسا؛ مسئول برگزاری «جشنواره ادبی رمان کودک و نوجوان» با اشاره به چگونگی روند مسابقه، گفت: «ما بدون در نظر داشت شرایط سنی برای اشتراک کنندگان، میدان را برای رقابت آزاد باز گذاشتیم و کاری کردیم که تمام نویسندگانی که به زبان فارسی و پشتو می‌نویسند، شرکت کنند. خواستیم همه کسانی که انگیزه نوشتن دارند، در هر جایی که هستند بتوانند بدون محدودیت سنی در این رقابت آزاد ادبی سهم داشته باشند. این امر سبب شد که شماری از مهاجران هم‌وطن ما نیز از اروپا، امریکا و کشورهای ایران و پاکستان آثارشان را به دبیرخانه جشنواره بفرستند.»

در ادامه برنامه حسین حیدریگی، نویسنده رمان «گردابی» و مجموعه داستان «سنگ و سیب» راجع به ادبیات کودک و پیشینه آن در ادبیات افغانستان صحبت کرد و گفت: «در حوزه زبان فارسی دری کارهای بسیار خوب و ارزشمندی در حوزه ادبیات کودک و نوجوان صورت گرفته‌اند. در حالی که ما نشریه سراج الاطفال را خیلی سال‌ها پیش در دوره حبیب‌الله خان داشتیم و در ضمیمه سراج الاخبار منتشر می‌شد؛ اگرچند نشریه متعلق به کودک و نوجوان بود؛ اما بیشتر نگاه ارشادی و تعلیمی نسبت به آن‌ها داشت. به شکل نمایشی و به شکلی که ذات ادبیات کودک و نوجوان در آن مطرح شود نبود؛ این یک بنیان‌گذاری بسیار نیکو بود که اگر ما می‌توانستیم از آن زمان تا حالا در این عرصه فعالیت بیشتر می‌داشتیم و اهمیت بیشتری به این حوزه می‌دادیم، بدون شک اکنون به این درجه‌ای نبودیم که هستیم.» حیدریگی در ادامه سخنانش به عبور از این وضعیت اشاره کرد. به باور ایشان یگانه راه عبور از وضع اسف‌بار کنونی توجه به ادبیات کودک است و بخش بزرگی از فرهنگ‌سازی نیز از طریق ادبیات به صورت کل و ادبیات کودک به صورت خاص ممکن است و می‌شود این نوع از ادبیات را در جامعه نهادینه کرد. به اعتقاد ایشان اگر ما انتظار یک نسل متفاوت‌تر و بهتر از نسل دیروز و امروز را داشته باشیم، این مأمول مستلزم آن است که به کودکان و نوجوانان امروز اهمیت بیشتری بدهیم و سرمایه و زمانی بیشتری صرف کنیم؛ زیرا همین کودکان امروز مردان و زنان فردا و بالاخره مدیران و رهبران آینده‌اند و خواهند بود. به گفته حیدریگی از طریق ادبیات و توجه به کودکان و نوجوانان است که می‌توان نسل بعدی را خوش‌فکرتر و آگاه‌تر از نسل امروز و توسعه‌یافته‌تر و خردمندتر از امروز بار آورد. وی افزود: «به نظر من مسئولیت همه مراکز آموزشی، تحقیقی و فرهنگی این

است که هدفمندانه به دنبال ادبیات کودک و نوجوان باشند و بحث کتاب‌خوانی، آموزش و پرورش ادبیات کودک و نوجوان در برنامه آموزشی قرار بگیرد. چون ما در مینا هم کاستی‌های بسیاری داریم و هنوز به ویژگی‌ها و خصوصیات ادبیات کودک توجه نکرده‌ایم؛ لذا لازم است که در این بخش بیشتر توجه و کار کنیم.»

حیدریگی در ادامه سخنانش به کاستی‌هایی اشاره کرد که در ادبیات کودک به چشم می‌خورند. به باور ایشان ادبیات کودک دارای یک سلسله ویژگی‌ها و خصوصیات است که در خلق داستان‌های کودکانه و نوجوان باید رعایت شوند. حیدریگی ویژگی‌های ادبیات کودک را این‌گونه برشمرد: «یکی از ویژگی‌های ادبیات کودک و نوجوان سادگی زبان و بیان است؛ یعنی شعر، داستان و رمان کودک و نوجوان مطابق با ذهن و زبان خود کودک و نوجوان و عاری از تصویرپردازی‌های پیچیده هنری خلق شود. چون ما اگر بیاییم یک بافت هنری و زبانی سختی را در ادبیات کودک و نوجوان به کار ببریم، قطعاً کودک و نوجوان نمی‌خوانند، وقتی کودکان آن‌ها را نخوانند پس ما از هدفی که داشتیم، بازمانده‌ایم و فرهنگ‌سازی هم نتوانسته‌ایم. هم‌چنان کودک و نوجوان را به خواندن هم تشویق نتوانسته‌ایم. آرایه‌پردازی و تصاویر ویژگی دیگر ادبیات کودک و نوجوان است. این یعنی این‌که ما پیچیدگی‌های تصویری و زبانی در شعر و داستان نداشته باشیم. اگر بیاییم در ادبیات کودک و نوجوان مانند مارسل پروست در «جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» زبان‌آرایی داشته باشیم، کودک و نوجوان گیج می‌شوند. زبان و تصاویر باید ساده باشند. تصویرسازی‌هایی که در ادبیات کودک و نوجوان صورت می‌گیرند، می‌بینیم که تک‌رنگ‌اند. کودک و نوجوان کلان‌بین‌اند، فقط تک‌رنگ‌ها را تشخیص می‌دهند و خوش‌شان می‌آیند. ترکیب رنگ‌ها را کمتر تشخیص می‌دهند. ویژگی سوم، همسانی شعر و قصه با درک و دریافت کودک و نوجوان است. ما باید یک نسبت سنجی‌ای دقیقی از شرایط سنی کودک و نوجوان داشته باشیم؛ یعنی تقسیم‌بندی سنی مطابق به مراحل رشد کودک و نوجوان داشته باشیم و مطابق مقتضیات سنی آن‌ها شعر و داستان بیافرینیم و کتاب تألیف کنیم.»

حیدریگی در ادامه سخنان خود از کسانی یادآوری کرد که تا کنون در بخش ادبیات کودک گام‌هایی برداشته‌اند و کارهایی را هرچند هم پراکنده یا غیر تخصصی، انجام داده‌اند. این کارها هم بیشتر در عالم مهاجرت و در دنیای بیرون از کشور صورت گرفته‌اند. آقای حیدریگی نشریه‌هایی را که تا کنون در عرصه ادبیات کودک کار کرده‌اند، این‌گونه برشمرد: «سراج الاطفال که اولین نشریه بخش اطفال در داخل کشور بود، بیشتر رویکرد ارشادی داشت و زود متوقف شد؛ اما در دوره مهاجرت که هم‌شهریان ما در اقصی نقاط جهان بیشتر در حوزه زبان فارسی ایران ادبیات کودک و نوجوان کار کرده‌اند و نشریه داشته‌اند؛ عبارت‌اند از: «زنگ تفریح» که یکی از نشریه‌های مدرسه‌ای بود؛ کسانی مانند کاظم محقی و غلام‌حسن



«سیاست‌گذاری بلندمدت در زمینه ادبیات کودک و نوجوان» از سوی منتشرکنندگان آن خواند و اظهار امیدواری کرد که در افغانستان مراکز آموزشی چنین سیاست‌گذاری‌هایی را روی دست داشته باشند و به هدف برسانند. نشریه‌های کودک و نوجوان بتوانند دوام بیاورند و به تعبیر ایشان تداوم کار در هر زمینه‌ای که باشد، مفید و تأثیرگذار است.

در ادامه محفل نظری پریانی صحبت‌های خود را پیرامون اهمیت برگزاری جشنواره‌هایی از این دست، این‌گونه شروع کرد: «بحث ادبیات کودک در جامعه افغانستان هنوز بسیار غریب است و فهمی درستی در جامعه افغانستان و حتی جامعه دانشجویی افغانستان وجود ندارد.» ایشان خاطرنشان کرد که تا هنوز در حوزه ادبیات کودک کار چندان مؤثر و درخور ستایشی صورت نگرفته است. هنوز گام‌های استواری که ثمر داشته باشند، برداشته نشده است. ایشان افزود: «اگر شما بخواهید بیست سال بعد جامعه مرفه و آگاهی داشته باشید؛ جامعه‌ای که در آن هیچ جوانی به سوی انتحار نرود، لازم است که امروز فضای خانواده‌تان را تغییر بدهید. ادبیات کودک این است. ادبیات کودک در این است که ما کودکان خود را از آن قالب‌های تنگ تعلیم و تربیت و اخلاق که در واقع آن‌ها را تعلیم است و نه تربیت، نجات بدهیم. چیزی را که ما می‌گوییم اخلاق است و توجیه می‌کنیم، سعی می‌کنیم که کودکان خود را نیز بدان سو بکشیم، نمی‌دانیم چگونه بال ذهن و خیال کودکان خود را بسته کردیم و نگذاشتیم که آن‌ها به دنیای دوردست پرواز کنند و نمی‌دانیم چگونه راه پیشرفت جامعه خود را سد کردیم. پدران و مادرانی که دانش‌آموخته‌اند، به ویژه نسلی که در این هفده سال قد کشیدند و تشکیل خانواده دادند، برای تغییر نگرش کودکان‌شان مکلفیت‌هایی

بومان در آن کار می‌کردند و در زمینه شعر و داستان کودک و نوجوان فعال هم هستند. (سوره بچه‌های مسجد) نشریه حوزه هنری ایران بود که چندین شماره‌اش را به ادبیات کودک و نوجوان افغانستان اختصاص دادند. محمدحسین محمدی، بومان، رهیاب، محمود ابراهیمی، موسی ذکی و تعداد دیگر از جمله کسانی بودند که در این زمینه فعالیت می‌کردند. خوشبختانه این‌ها هنوز هم دغدغه ادبیات کودک و نوجوان دارند. «شکوفه‌ها» را محمود رضایی کار می‌کرد. «صدای کودکان» را محمدحسین محمدی و بومان به پیش می‌بردند و در دهه هفتاد چاپ می‌شد. «هم‌صنفی» نشریه کودک و نوجوانی بود که از طرف مدرسه خودگردان شهید بلخی منتشر می‌شد و سید علی عطایی مدیرمسئولی آن را به عهده داشت. چندین سال منتشر می‌شد و خیلی مفید هم واقع شد. هم‌چنان خواننده کودک و نوجوان داشت. «غچی» نشریه دیگری است که محمدحسین محمدی ضمیمه هفته‌نامه همبستگی کار می‌کرد. «پرستوها» را بتول مرادی کار می‌کرد که باز هم نشریه مدرسه‌ای بود. «گلستانه» هم چنان ضمیمه هفته‌نامه وحدت کار می‌شد که محمدحسین محمدی - در هرجایی هست، سرش به سلامت باد - کار می‌کرد. او با وجودی که بیشتر در زمینه ادبیات بزرگسال کار کرده است؛ اما همواره دغدغه ادبیات داشته است و هنوز هم دارد. ایای «پرواز» هفته‌نامه دیگری بود که از طرف اتاق فرهنگی افغانستان منتشر می‌شد. «قاصدک» مدتی کوتاهی منتشر می‌شد و «باغ» که هنوز هم توسط محمدسرور رجایی منتشر می‌شود.»

حیدریگی در پایان سخنانش نشر این نشریه‌های کودک و نوجوان را پیش‌زمینه‌های خوب ادبیات کودک خواند و گفت آن‌قدرها دوام پیدا نکردند. ایشان عدم دوام این نشریه‌ها را نداشتن



آن‌ها می‌توان دریافت که بزرگان در آن جای‌ها چه دیدگاهی نسبت به کودکان‌شان دارند. بانو پاسون در ادامه سخنانش مشکلات دیگر کودکان افغانستانی را در تعدد آن‌ها در یک خانواده دانست و گفت در خانواده‌های افغانستانی تعداد کودکان بیش از حد زیادند و باوری غلطی نیز وجود دارد. آن‌ها معتقدند که وزن کودکان را زمین تحمل می‌کند و ضروریات آن‌ها را خداوند می‌رساند، پس چرا فرزند به دنیا نیاورند؟ به باور بانو پاسون تعدد کودکان در یک فامیل باعث می‌شود که به آن‌ها به شکل بایدوشاید توجه صورت نگیرد و از تعلیم و تربیت سالم نیز برخوردار نشود.

به همین ترتیب، بتول سید حیدری داور دیگر «نخستین جشنواره ادبی رمان کودک و نوجوان» در مورد شیوه گزینش آثار رسیده به دبیرخانه جشنواره صحبت کرد. ایشان یادآور شد که کیفیت آثار خیلی پایین بود و داوران مجبور شدند سطح خواسته‌ها و انتظارات‌شان را پایین بیاورند و سختگیری کمتری به خرج بدهند. سید حیدری



گفت: «نویسندگانی که نام‌های‌شان به عنوان برندگان این جشنواره بعداً اعلام می‌شوند و آثارشان نیز چاپ و منتشر می‌شوند، فکر نکنند که داوران این جشنواره محمدحسین محمدی، عزیز الله نهفته و... بوده‌اند، توهم این را پیدا نکنند که همه چیز تمام است و من دیگر داستان‌نویس یا رمان‌نویس تمام‌عیار هستم. پروسه داستان‌نویس شدن و رمان‌نویس شدن بسیار سخت است و راهی طولانی دارد.

دارند که اگر این مکلفیت‌ها رعایت نشوند، بدون شک نسل مطلوبی به بار نخواهند آورد.»

نظری پریانی در ادامه سخنانش افزود: «من فکر می‌کنم ادبیات کودک از آن‌جایی شکل می‌گیرد که کودکان بتوانند بی‌هیچ ترس و هراسی پای تلویزیون‌ها و فیلم‌های مختلف بنشینند و آن‌ها را تماشا کنند.» پریانی گفت کودکان نیازمندند که از اطلاعات به‌روز و جدید در بخش‌های گوناگون آگاه شوند. آن‌ها بدانند که داده‌های تازه و جدید در مورد کره‌های آسمانی، کهکشان، فناوری و... چه‌اند. دنیاهای تازه‌ای که در غرب کشف می‌شوند، لازم است که آن‌ها را بشناسند. آقای نظری پریانی در ادامه افزود: «وقتی داستان‌نویس یا نویسنده‌ای می‌خواهد برای کودک و نوجوان بنویسد، باید با دو سؤال مواجه شود. نویسنده شاید دکتری باشد، آیا خودش به اندازه کودک خرد شود و مثل کودک بیندیشد و برای کودک بنویسد یا از جایگاهی که هست، فکر بکند و برای کودک بنویسد. این دو سؤالی فلسفی و بحث کاملاً روان‌شناسانه و هستی‌شناسانه و پدیدارشناسانه است؛ اما باور من این است که برای خلق ادبیات کودک که درخور فهم آن‌ها باشد، نویسندگان و شاعران ما در ادامه این دو سطح فکر قرار بگیرند و تلفیقی از قرار دادن خود به جای کودک و قرار داشتن در جای خود؛ اما فکر کردن برای کودک، این می‌تواند یک بستر خوبی فکری را برای کودکان ما فراهم کند.»

نکته دیگری که ایشان بدان اشاره کرد، تمسک جستن نویسندگان به ادبیات پربار فارسی دری بود. به باور ایشان برای خلق ادبیات بهتر برای کودکان - که از غنای دری و پرباری بیشتری برخوردار باشد - نویسندگان باید به گذشته ادبی این زبان برگردند و از متن‌های غنی و آموزنده زبان فارسی دری بهره بگیرند. این آموزه‌ها را به شکل زیبا و هنرمندانه‌ای به نسل امروز و فردا پیشکش کنند. آقای پریانی اضافه کرد، بر خلاف روش نادرست نظام معارف کشور که آدم‌های کم‌تجربه و کم‌دانش را برای تدریس صنف‌های پایین می‌فرستد، باید آدم‌های باتجربه و آگاه را برای تدریس کودکان بگمارند؛ افرادی که دکترای روان‌شناسی تربیتی و تحصیل عالی داشته‌اند در عرصه آموزش و پرورش داشته باشند. ایشان از روشی که افراد خام و ناتوان را برای تدریس کودکان می‌گمارند، انتقاد کرد و آن را نادرست خواند. به باور ایشان این کار کم‌توجهی به کودکان و آینده آن‌ها است.

هم‌چنان شریفه پاسون، یکی از داوران این جشنواره در مورد مشکلات کودکان در خانواده‌های افغانستانی صحبت کرد. ایشان تأکید کرد که در قریه‌ها و ده‌ها به کودکان و خردسالان آن‌قدرها اهمیت داده نمی‌شود و گاهی در بعضی مناطق، هنگام گفت‌وگوهای‌شان به کودکان «حیوانکان» می‌گویند. از این تعبیر

«امیدوار هستیم این جشنواره که در نوع خودش در افغانستان اولین و نخستین جشنواره است، بابتی بشود برای این که ما با نسل تازه و قلم به دست در حوزه کودک و نوجوان رویه رو بشویم. این روند ادامه پیدا کند و بزرگانی که در عرصه داستان نویسی قلم می زنند، بافتها و تجربه های خود را با این عزیزان شریک بکنند و اینها هم پی گیری کنند و دنبال استعداد خودشان بروند.» سید حیدری در پایان سخنانش از تمام دست اندرکاران این جشنواره تشکر کرد.

در ادامه محفل جایزه تقدی و تقدیرنامه به برندگان «نخستین جشنواره ادبی رمان کودک و نوجوان» و تقدیرنامه هایی هم به نویسندگان برتری که نتوانستند در دور نهایی راه یابند، اهدا شدند. «معجزه موسی» اثر زهرانعمی دانش جوی افغانستانی ساکن مشهد ایران، «شهزاده و کتاب سرنوشت» اثر فریده محبی، «جلا در آن سوی راه شیری» اثر سمیع الدین عمار و «شهریار» اثر رضا پارسا از میان اثرهای زبان فارسی دری برنده این دور دانسته شدند. هم چنان «کبی او مونوک»، اثر محب الله زغم، «سوله او طبیعت»، اثر نعیمه غنی، «د پیریانو کلی» اثر گل رحمان رحمانی و «لارینود او ستره پینبه» اثر عبدالله الهام از میان آثاری که به زبان پشتو فرستاده شده بودند، شایسته جایزه و تقدیر دانسته شدند. دوازده نویسنده دیگر نیز با اهدای تقدیرنامه هایی تقدیر شدند.

اداره مجله

همان گونه که خیلی ها در فضای سینما و تئاتر می گویند که من سالها خاک صحنه خوردم تا یک بازیگر و سینماگر شدم، در زمینه نوشتن هم به همین شکل است.» به باور سید حیدری این نویسندگان اگر مایل به نوشتن باشند و اگر علاقه مندی کار در زمینه ادبیات کودک را در سر پیروانند، اگر پشت کار و استمرار به خرج دهند، کارشان از این بعد به مراتب سخت تر خواهد بود؛ زیرا نویسنده خوب شدن مستلزم کار و کوشش و زحمت و تلاش فراوان است.

بتول سید حیدری افزود: «حوزه ادبیات کودکان بیش از اندازه فقیر است و تا هنوز کار شاخصی صورت نگرفته است.» به گفته سید حیدری اکثر کسانی که فکر می کنند در حوزه ادبیات کودک می نویسند و کار می کنند، برای کودکان نمی نویسند، بلکه درباره کودکان می نویسند. بزرگ سالانی که اکنون در حوزه ادبیات کودک کار می کنند، به دلیل وضع نامناسب اجتماعی و جنگ های خانمان سوز داخلی آنها کودک نمی نکرده اند و فضاها و دنیاهایی را که برای کودکان جالب و جذاب اند، تجربه نکرده اند و نمی توانند دنیا یا فضایی بیافرینند که ذهن کودکان امروز را به این دنیاهای بکشانند. بنابر نتیجه گیری سید حیدری کار اینها نیز کامل نیست و آن گونه که باید و شاید آثار مفید و ارزنده آفریده نمی توانند. ایشان افزود:



گزارشی از محفل رونمایی کتاب «اتنوگرافی هزاره‌ها»

اتنوگرافی هزاره‌ها؛ قصه‌هایی دربارهٔ ریشه، اقوام، اوضاع اجتماعی و سرزمین هزاره‌ها



شد و به کشور ایران مهاجرت کرد. هم‌چنان لعلی پیشینه همکاری با حزب وحدت نیز دارد که از بدو تأسیس آن همواره سهم فعالانه داشته است.

«درس‌های اخلاق»، «اثبات علمی یکتایی خدا»، «تئوری رشد مناطق مرکزی»، «سیری در هزاره‌جات»، «ترجمه کتاب راهنمای تاریخی افغانستان» از انگلیسی به فارسی در شش جلد، «سرگذشت هزاره‌ها از زوال ایلخانان تا ظهور طالبان»، «ژئوپلیتیک تسلط» و سرانجام «اتنوگرافی هزاره‌ها» کتاب‌های اندک که انجنیر لعلی تاکنون نوشته و تحقیق کرده است.

اولین سخنران این محفل دین‌محمد جاوید بود که از آقای لعلی به عنوان محقق نامدار و ظریف‌نگر یاد کرد و سخنان خود را معرفی گونه پیرامون کتاب «اتنوگرافی هزاره‌ها» شروع کرد و گفت کتاب «اتنوگرافی هزاره‌ها»ی انجنیر لعلی در چهار بخش ترتیب و تنظیم شده است. در هر بخش به مسائلی زیادی دربارهٔ وجه تسمیه، ریشه، جغرافیا و قبیله‌های هزاره‌ها مطالبی درخور تأملی نوشته است. جاوید افزود که بیشتر از بیست سال می‌شود که با آثار و نوشته‌های انجنیر لعلی آشنا شده است. جاوید از کتاب دیگری لعلی به نام «سیری در تاریخ هزاره‌جات» نیز یاد کرد که قبلاً به چاپ رسیده است.

آقای جاوید نقطه قوت «اتنوگرافی هزاره‌ها» را تثبیت جغرافیای

کتاب «اتنوگرافی هزاره‌ها» یکی دیگر از کتاب‌های تازه منتشر شده انتشارات بنیاد اندیشه است که روز چهارشنبه تاریخ بیست و یک شهریورماه سال ۱۳۹۷ خورشیدی با حضور تعداد زیادی از فرهنگیان، استادان دانشگاه، نویسندگان، شاعران و دانشجویان در کابل رونمایی شد. در این محفل دین‌محمد جاوید، دکتر یونس طغیان ساکایی، دکتر عبدالمجید ناصری داوودی و مهندس علی داد لعلی نویسنده کتاب به ترتیب دربارهٔ ویژگی‌های کتاب «اتنوگرافی هزاره‌ها» و نقطه قوت‌ها و تا حدودی هم نقطه ضعف‌های آن سخنرانی کردند.

در آغاز محفل علی کریمی، گرداننده محفل دربارهٔ زندگی و کارنامه انجنیر علی داد لعلی معلومات داده گفت: «شاید خیلی‌هایی از ما انجنیر علی داد را با کتاب «ژئوپلیتیک تسلط» وی بشناسیم. لعلی این کتاب را در دو جلد نوشته است و به قول نویسنده جلد سوم آن نیز در راه است. انجنیر لعلی متولد عقرب سال ۱۳۳۸ خورشیدی است. همان‌گونه که از تخلص ایشان نیز پیدا است، ایشان از دیار لعل ولایت غور است. در یک خانواده فرهنگی و مذهبی به دنیا آمد. پدر و پدرکلان ایشان هردو از خطاطان معروف زمان‌شان بودند. مکتب ابتدایی را در السوالی لعل خوانده است و از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹ در کابل تحصیلش را در رشته انجنیری ادامه داده است. هم‌چنان به گفته کریمی در سال ۱۳۵۹ در اثر تحولاتی که در کشور به وجود آمده بودند، لعلی مجبور به ترک تحصیل



بلوچیان است. انجنیر لعلی هم به خاطر این که تیره این قوم را بیشتر در اطراف لوگر سراغ کرده است، پس فکر کرده است که این‌ها باید زمانی لوگری بوده باشد و کم‌کم به لاغری یا لغری تبدیل شده است؛ اما تا آن جایی که من می‌دانم لاغری‌ها تقریباً در سراسر افغانستان پراکنده‌اند. این‌ها از پکتیا تا غزنی و از سیستان تا بادغیس وجود دارند. عبدالحی حبیبی استاد سیس خراسانی را که به خونخواهی ابومسلم خراسانی قیام کرده بود، از قوم لاغری می‌داند. سیس کسی است که در برابر خلفای بغداد صف‌آرایی کرد و در جنگی سیصد هزار نفر جمع‌آوری کرد. محمد ابن شداد هم از قوم لاغری است. او در سیستان خروج کرد و نماینده خلیفه بغداد را به نیشاپور به عقب راند.))

دومین تبصره دکتر ساکایی پیرامون وجه تسمیه هزاره بود. ایشان واژه «هزاره، آزره یا ازره» را متضاد واژه «زره» دانسته، معادل‌هایی از متون تاریخی به عنوان شاهد مثال ذکر کرد. ساکایی نظریه‌ای را که هزاره‌ها را باقی‌مانده لشکر هزارنفری چنگیز خان می‌داند، قابل تأمل دانست و گفت امروز آن نظریه چندان اعتباری ندارد. استاد ساکایی گفت: «من قبلاً یک مسأله کوتاهی را مطرح کرده بودم و آن یک نکته جدید درباره کلمه هزاره بود. من فکر کرده بودم که هزاره نام جای است، همان‌گونه که هیوان تسانگ گفته بود که هوساله مرکز این سرزمین است. سرزمینی را که او رفته بود، دیده بود، که آن تطبیق می‌کند با هزاره‌جات کنونی و نوشته بود که مرکز این سرزمین یا پایتخت آن هوساله است. من این را از یک نوشته موسوی برگزفتم. او گفته بود: اگر از یک هزاره‌ای پرسید که رفتنی هزاره‌جات باشد، کجا میری؟ او می‌گفت: آزره موروم. یا اگر پرسید از کجا آمدی، می‌گفت: از آزره آمدم. یعنی آزره نام یک جای است.» به گفته ساکایی این نشان‌دهنده این است که هیوان تسانگ درباره سرزمینی که خود رفته و دیده بود حرف می‌زند نه درباره قوم. ساکایی گفت: «پس از جست‌وجوهای فهمیده شد که آزره یا هزاره کلمه‌ای در برابر زره است و پیشوند «آ» در آغاز آن یک پیشوند ضدساز است که هرگاه در اول کلمه بیاید، کلمه را به ضد آن تبدیل می‌کند. آزره به معنای جای بلند و زره به معنای جای پست و هامون است. کلمه زرنگ نیز از همین نوع است. آن اصلاً زرنهنگ است. یعنی حصار زره.» استاد ساکایی نمونه‌های دیگری نیز از این دست واژه‌ها یاد کرد که تعدادی از آن‌ها در شاهنامه فردوسی نیز آمده است، مانند آسیب و سیب، آرمیده و رمیده، سوده و آسوده، آباد، باد، واره و آواره، سایش و آسایش و...»

دکتر ساکایی افزود: «در اوستا یکی از هفت کشوری که آن را خداوند آفریده است، ارزه‌ای است. من تصور کرده‌ام که جای «ر» و «ز» در این واژه تبدیل شده است. شاید همان «آزره» باشد.» ساکایی خاطر نشان کرد که نام ازره در جاهای دیگر نیز وجود دارد. به گونه نمونه ازره در ولایت لوگر هست که بازهم جای بلند است.

دکتر ساکایی در ادامه گفت: «شاید ارزگان اریزگان باشد. ارزگان نام قوم است نه نام جای؛ یعنی ارزگان جای اریزه‌ها است. جای کسانی است که در آن جا زندگی می‌کنند. با توجه به این که تاریخ‌نگاران می‌گویند ارزگان منطقه اصلی و قدیمی هزاره‌ها است؛ پس بی‌جا نیست که ما با

هزاره‌ها دانست. به باور وی لعلی در کتابش می‌خواهد جغرافیای هزاره‌ها را با اسناد و مدارک دقیق تثبیت کند: «وقتی این کتاب را بخوانیم، اوج غلیان و شیره این کتاب تثبیت جغرافیای هزاره است.» نکته دیگری که جاوید بر آن تأکید کرد، تثبیت تمدن هزاره‌ها توسط انجنیر لعلی است. به گفته جاوید لعلی با یادکردهای پی‌درپی از ساکاه‌ها یا ساکایی‌ها همیشه در پی ثابت کردن تمدن هزاره‌ها است. در پی تثبیت جای، شیوه و مسیر زندگی آن‌ها است: «دومین شاهکار این کتاب تثبیت تمدن هزاره‌ها است. این که این تمدن از کجا شروع شده و تا کجاها ادامه یافته است. وقتی ساک‌ها و ساکایی‌ها را مطرح می‌کند، در حقیقت یک فلش‌بک به تاریکی تاریخ می‌زند که خواننده در می‌یابد که این‌ها کی‌ها بودند و در کجاها و چگونه زندگی می‌کردند.» آقای جاوید افزود: «سومین کاری که انجنیر لعلی انجام داده است، معرفی شخصیت‌های بزرگی تاریخی است؛ آن‌هایی که برای جوامع بشری خدمت کرده‌اند و هنوز هیچ کسی آن‌ها را با آن هویت اصلی‌شان معرفی نکرده‌اند و دیگران نیز نشناخته‌اند.» طغیان ساکایی سخنران دیگر محفل، ضمن صحبت درباره کتاب، تعدادی از تأملات و نظریه‌هایی را که پیرامون وجه تسمیه هزاره‌ها و واژه‌های چون: هزاره یا آزره، لاغری، لرخیان و... داشت، بیان کرد. دکتر ساکایی گفت: «کتاب اتوگرافی هزاره‌ها در واقع آینه تمام‌نمایی از جامعه هزاره است. بدون شک این کتاب در نوع خود یکی از معدود آثاری است که ما باید به آن بیالیم.»

یکی از واژه‌هایی که پوهاند ساکایی درباره آن تبصره‌هایی داشت، واژه «لاغری» بود. به گفته ایشان انجنیر لعلی پیش روی این واژه در کتاب خود «لوگری» نوشته است. به باور ساکایی لوگری خواندن یا لوگری دانستن لاغری آن قدرها دقیق نیست. ساکایی با یادآوری از سخنان عبدالحی حبیبی گفت: «اولین چیزی را که من بدان مواجه شدم، واژه «لاغری» است که انجنیر لعلی پیش روی آن لوگری گذاشته است. به گمان من این مسأله قابل تأمل و قابل بحث بیشتر نیز است. استاد حبیبی در کتاب خود (افغانستان بعد از اسلام) یکی دو بار با کلمه لغریان یا لاغریان می‌پیچد. استاد حبیبی فکر می‌کند که لغریان یا لاغریان یک قبیله‌ای از بلوچ‌اند. چون حوادث تاریخی درباره لاغریان در سیستان اتفاق افتاده‌اند، حبیبی فکر می‌کرده که سیستان مکان و جایگاه زندگی

این تصورات به یک حقیقت نزدیک شویم، این که ارزگو یا ارزگان جای هزاره‌ها است.»

واژه دیگری که دکتر ساکایی روی آن پیچید و در اتنوگرافی هزاره‌ها نیز روی آن بحث هم می‌شود، واژه لرخاب است. ایشان خاطر نشان کرد که لرخابی‌ها نام قومی از ایماق‌ها است: «فکر می‌کنم لرخابی‌ها یکی از ایماق‌ها است. اگر چهار ایماق وجود داشته باشد، یکی از آن‌ها لرخابی‌ها است.» به گفته دکتر ساکایی لرخابیان مردمان ساده دل‌اند که گاهی به خاطر این ساده‌دلی‌شان مورد تمسخر دیگران واقع می‌شوند. آن‌ها در منطقه بین دوشی و پلخمیری و جاهای دیگر زندگی می‌کنند. به گفته دکتر ساکایی در بعضی کتاب‌های جغرافیایی قدیم؛ مانند «احسن التقسامیم» لرخاب یا لرخاب یکی از شهرهای بامیان گفته شده است. ایشان با تردید یادآور شد که در «معجم البلدان» نیز چنین چیزی آمده است. این که بامیان چهار شهر دارد و لرخاب یکی از آن‌ها است.

دکتر ساکایی در مورد گاوا و پیشینه آن‌ها نیز مفصل بحث کرد و گفت: «در اویستا و بندهش آمده است که خداوند شانزده کشور آفریده است. اولین کشوری را که معرفی می‌کند، آریانا و یجه است. آریانا و یجه را دانشمندان غربی با خوارزم تطبیق کردند؛ اما در سال‌های آخر تحقیقاتی که انجام شده است، بحث تطبیق خوارزم و آریانا و یجه دیگر منتفی است؛ زیرا ثابت کردند که آریانا و یجه خوارزم نیست. هم‌چنان گاوا را به خاطر این که دومین کشور است، با خجند تطبیق می‌کردند. به نظر آن‌ها دومین کشور باید در کنار اولین کشور باشد. بر اساس تحقیقات تازه وقتی آریانا و یجه خوارزم نیست، پس گاوا هم خجند نیست. آریانا و یجه در کنار رود دایتیا است و رود دایتیا را گاهی با آمو یا رود جیحون تطبیق

می‌کردند و یکی از دوستان ما آن را با رود بلخ تطبیق کردند. اگر آریانا و یجه بلندی‌های پامیر، بلخ یا بامیان باشد، پس دومین کشور که گاوا است، آن باید در کنار رود دایتیا، در کنار رود جیحون یا رود بلخ باشد. این‌جا دریافتیم که از یک کوهستان صحبت می‌شود که ما در بغلان یک سکاکنند داریم، از رودی بحث می‌شود که از میان گاوا گذشته، آن را عرب‌ها ضرغام نامیده‌اند. همان رودی است که یک شاخه آن از بامیان می‌آید و شاخه دیگر آن از اندراب، در منطقه دوشی هردو یک جای می‌شوند و سرزمین‌های قندز و بغلان را آبیاری می‌کند؛ این رود ضرغام است. این رود ضرغام از گاوا گذشته است. پس به نظر من گاوا عبارت است از قندز، بغلان و تخارستان و گاوی منسوب به گاوا است. کسانی که از مردم گاوا هستند.» به گفته دکتر ساکایی تخت کی قبادیا (قبادشاه یا گبادشاه یا گاوپادشاه) نیز در قلعه زال است. قلعه زال تاریخی در حقیقت همان تخت کی قباد است.

دکتر ساکایی در پایان سخنانش از قوم «جوی کنه» و «لاچین» نیز یادآوری کرد: «قوم جوی کنه در نارین است، و نارین یکی از السوالی‌های اندراب است؛ اما در کتاب اتنوگرافی هزاره‌ها «جویکنند» نوشته شده است.» ساکایی افزود: «انجنیر لعلی قبیله «لاچین» را نارین تطبیق کرده است، نارین یکی از السوالی‌های اندراب است. در سرنوشت امیر خسرو دهلوی نیز آمده است که از ترکان هزاره لاچین بود؛ یعنی ترک‌ها همه جا را داشته‌اند. در کتاب آمده که هزاره ترکمن، هزاره اوزبیک، هزاره لاچین، هزاره ترک؛ یعنی هر قومی از خود هزاره‌ای داشته‌اند و این قابل بحث است.» دکتر ساکایی به این اشاره کرد که همان‌گونه که هزاره اوزبیک و لاچین... داریم، هزاره تاجیک و پشتون نیز داریم. مطابق نتیجه‌گیری





و بدون در نظر داشتن صحت و سقم آن، نقل قول کرده است. ب. تلاش بیش از حد نویسنده در مغولی دانستن هزاره‌ها اشکال دیگری بود که دکتر داوودی بر کتاب لعلی وارد کرد. ایشان افزود پافشاری روی این موضوع اصلاً لازم نیست. همین که تژاد زرد گفته می‌شد، دیگر هم هزاره‌ها را شامل می‌شد و هم مغول‌ها را.

در اخیر انجنیر علی دادلعلی از دست‌اندرکاران بنیاد اندیشه، سخنرانانی که پیرامون کتاب ایشان صحبت کردند و شرکت‌کنندگان محفل سپاس‌گزاری کرد. هم‌چنان انجنیر لعلی از دشواری‌ها و سختی‌های تحقیق‌شان نیز سخن گفت و افزود که بنده «اتنوگرافی هزاره‌ها» را نه از جایگاه یک مورخ، بلکه از جایگاه یک فرد تشنه نوشتن و تحقیق، نوشته‌ام. انجنیر لعلی تعدادی از اشکالاتی وارد بر متن را پذیرفته، گفت که عدم دسترسی به منابع معتبر و نبود کتاب‌خانه مجهز دست و بالش را در امر تحقیق کامل بسته بود. ایشان اظهار امیدواری کرد و افزود که خودم نیز عیبی را در متن دیده‌ام و می‌دانم، این مسئولیت جوانان و قلم‌به‌دستان امروز است که این کار ناتمام را تکمیل کنند. در پایان کتاب «اتنوگرافی هزاره‌ها» از سوی استادان و فرهنگیان رونمایی شد.



دکتر ساکایی، کسانی که در بلندی زندگی می‌کرده‌اند، به آن‌ها هزاره می‌گفته‌اند یا هزاره گفته شده است.

سومین سخنران محفل دکتر عبدالمجید ناصری بود. ایشان فصل اول کتاب «اتنوگرافی هزاره‌ها» را به خاطر ارزش و اهمیتی خاصی که دارد، «بیت‌الغزل» کتاب دانسته، یادآور شد که آقای لعلی در کتابش نگاه فراملی دارد و در کتاب خود زبانی نرم و خوبی را نیز برگزیده است. هم‌چنان آقای دکتر ناصری داوودی گفت کتاب اتنوگرافی هزاره‌ها سیب نارسیده‌ای است که نیاز به رسیدن و پرورش دادن بیشتری دارد. ایشان افزود: «این کتاب برای خوانندگان و محققان زمینه کار و پژوهش بیشتری را فراهم کرده است.» هم‌چنان ایشان افزود که تکمیل «اتنوگرافی هزاره‌ها» تنها کار یک نفر نبوده، بلکه مستلزم کارهای پروژه‌ای بزرگی است. آقای داوودی محققان و دانشجویان را مسئول تکمیل کردن «اتنوگرافی هزاره‌ها» خواند. دانشجویان در هر سطحی که باشند، می‌توانند از مجموعه مسائلی که لعلی در کتاب خود طرح کرده است و در این جا پربار و کامل نشده‌اند، برگزینند؛ روی آن‌ها تحقیق و پژوهش کنند و به بازار کتاب عرضه کنند. دکتر داوودی اشکالاتی را نیز بر کتاب لعلی وارد کرد که می‌توان آن‌ها را چنین برشمرد:

الف. متن زدگی یا مکتوب زدگی در این کتاب بیشتر مشهود است؛ یعنی نویسنده از هر کتابی که چاپ شده است، بدون کم‌ترین ملاحظه‌ای

اداره مجله



زندگی در جماعت کلمات

گزارشی از برنامه روگشایی و نقد چهارمین مجموعه شعر نورمحمد نورنیا

محمدصمیم مسکین یار



محمداسحاق ثاقبی، دومین سخنران این برنامه بود. او گفت: این دفتر شعر معناهای متفاوت را در خود گنجانیده که قابل ارج‌گزاری است، بدون آن که «برخیز!» بگوید، به مبارزه فرا می‌خواند، سؤال خلق می‌کند، ناامیدی خلق می‌کند و مخاطب را در برابر پرسش، قرار داده، به جنبش و حرکت وامی‌دارد؛ نمونه‌اش همین غزل «پشم‌پنداران» است. اشعار عاشقانه محض در این مجموعه کمتر به چشم می‌آیند و بیشتر شعرها، محتوای عاشقانه-اجتماعی دارند.

ثاقبی از استحکام زبان این مجموعه یادآوری کرده، غزل «کودک، همان کودک» را از شاهکارهای نورنیا شمرد. هم‌چنان وی اضافه کرد: «بزرگوارانه‌های نورنیا از تجربیات کوچک و روزمرگی‌اش نشأت می‌گیرد.»

هنوز خنده تلخ تو می‌زند بیرون
از آن اتاق، که جولا در آن، قفس دارد
ایشان این بیت را نمونه آورد و آن را در یک رابطه بینامتنیت با بیان روزمره‌گی‌های استاد عقیف باختری گره زد:
در این اتاق که جولا، دوانده تار در آن
تفاوت دگری بین من و جولا نیست
ناگفته نماند که بیت بالا از یک غزل در مجموعه «زیر جلد برف می‌بارد» است، که آن غزل، «کلاغ پیر» نام دارد و به عنوان اولین شعر این

چهارمین دفتر شعر نورمحمد نورنیا، شاعر و نویسنده بلخی، به نام «زیر جلد برف می‌بارد»، روز پنج‌شنبه، ۱۵ شهریور / سنبله ۱۳۹۷، با برگزاری همایشی در تالار کتاب‌خانه عامه فردوسی، نقد و روگشایی شد. در این برنامه صالح محمد خلیق، رئیس اطلاعات و فرهنگ ولایت بلخ / شاعر و نویسنده؛ محمداسحاق ثاقبی، رئیس مطبوعه دولتی بلخ / شاعر و نویسنده و عنایت‌الله باور بامیک، شاعر، نویسنده و استاد ادبیات فارسی به نقد و بررسی این مجموعه پرداختند.

صالح محمد خلیق در ضمن معلومات مختصر در مورد این مجموعه و مجموعه‌های دیگر شاعر، به موضوعاتی از قبیل زبان امروزی شعر این مجموعه، نوآوری در قافیه در سطح کل اثر، هنجارشکنی اندیشه‌ها، بومی‌گرایی، نازک‌خیالی و تناسب در آرایه تصویرسازی هنری-کلامی اشاراتی کرده، شعرهای «دشت شادیان»، «سیاست و سرمایه» و «مادیان وحشی من» را از کتاب «زیر جلد برف می‌بارد» نمونه آورد. خلیق در قسمت ویرایش و وزن‌شکنی‌ها و دگرگون‌خوانی برخی از کلمات این اثر نیز حرف‌هایی داشت.

پس از نخستین سخنران، بانو مدینه مهرنیا دو غزل از «زیر جلد برف می‌بارد» را که با نام‌های «صدای پاک» و «شیرین‌زبان پارسی» در مجموعه آمده‌اند، به خوانش گرفت.



بخش دوم برنامه که اختصاص به شعرخوانی شاعران و شعردوستان داشت، با خوانش شعرهایی از این مجموعه، توسط: سراج انتظار، ناصر فرحت، عارف بسام، امید فرایاز، صابر رضایی، انور عالمی و ذبیذالله خوشه‌چین به پایان رسید. در پایان، رشاد کبیری با گیتارش، جان تشنه و شیفته شنونده‌گان را شور و شیدایی بیش‌تری بخشید. در فرجام، شایان ذکر است که غیر از این دفتر شعر، در گذشته از نورنیا، سه دفتر شعر به نام‌های: «پرندۀ متواتر یک درخت»، «مثل گندم»، «تقویم کلاغ» و نیز چند اثر پژوهشی در زمینه ادبیات، چاپ شده‌اند.

مجموعه به استاد عقیف باختری تقدیم شده است. بانو حلیمه عظیمی، دومین شعرخوانی بود که شعر «پشم‌پنداران» را که شعری است در سوگ پارمپاره شدن کابل، به خوانش گرفت. استاد عنایت‌الله باوربامیک، سومین سخنران این برنامه، از رسالت ادبیات حرف زد و دفتر شعرهای نورنیا را دارای امتیاز بازتاب دو رسالت شمرد: رسالت هنری و رسالت انسانی-اجتماعی. برعلاوه این، در یک نگاه به آثار و نوشته‌های نورنیا، بر بومی‌گرایی، انگشت‌اشارت گذاشت. وی افزود: نورنیا در جدال میان سنت و نوگرایی یا باور و خردگرایی قرار دارد که از نخستین سروده‌هایش شاهد این جدال هستیم.

